



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۴ جلسه از تاریخ ۱۳۷۶/۱۲/۲۷ الی ۱۳۷۶/۱۲/۲۹ به بحث پیرامون «قومیت‌ها و ادیان» پرداخته است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

٦	جلسه ١
١٢	جلسه ٢
٤٦	جلسه ٣
٧٠	جلسه ٤

بحث قومیت ها و ادیان

جلسه ۱

حجت الاسلام پیروزمند: بحث این است که اولاً خود پدیده برای اینها و هم سوال کردن برای ما طرح است و برای خود اینها هم طرح است. که مسئله قومیتها و ادیان، دارای چه ابعادی است؟ و خود ابعادش را که باید بررسی کرد،

بحثی از آن مربوط به گروه ماست به طور مشخص چیست؟ لذا ممکن است ما ابتداءً بیاییم و تحلیل بکنیم که ابعاد سیاسی و فرهنگی مسئله قومیتها و ادیان چیست؟ بعد بیاییم جدا گانه روی ابعاد سیاسی و فرهنگی حرف بزنیم. آن چیزی که بیشتر از موضوعی که در مجمع مطرح شده، مطرح است این است که، به عنوان انسجام ملی و وحدت ملی چگونه می تواند حفظ بشود؟ یعنی در واقع مسئله قومیتها و ادیان یک چیزی است که اگر مهار نشود و درست با آن برخورد نشود انسجام ملی و اقتدار ملی نظام را مخدوش می کند؟ و عمده آنچه از این بررسی می خواهند این است که، انسجام ملی و اقتدار ملی و وحدت ملی چطوری حفظ می شود؟ و چگونه می شود فرهنگها و قومیت های مختلف را پذیرفت و این انسجام را حفظ

کرد؟ حالا برای اینکه این انسجام حفظ شود، این مسائل مطرح است که ما چقدر به اینها اختیارات بدهیم؟ چقدر میدان بدهیم؟ اختیارات مختلف بدهیم، چقدر مناصب اجتماعی را به اینها در مناطق خودشان واگذار کنیم؟ چقدر از وسایل ارتباط جمعی را در اختیار اینها قرار دهیم؟ خلاصه چیزهایی که یک نحوه استقلال و خود محوری را برای اینها فراهم می‌کند یا چقدر نکنیم و محدودشان کنیم؟

حجت الاسلام حسینی: آنها یکی از مسائلی که در نظرشان هست این است که اینها در سطح فرهنگ‌های مختلفی هستند، که برای دشمن شما تحریک کردن حساسیت‌های فرهنگی اینها برای مقابله مهم است، کما اینکه برای شما وحدت و انسجام مهم است. حال ما چکار کنیم که اینها برای ما یک امکان محسوب بشوند نه یک مانع؟

س) دقیقاً در کلّ همین است. ولی خودش ابعاد مختلف پیدا می‌کند.

ج) گُرد زبانها یک جایی از دنیا وجود داشته‌اند، وسه تیکه شده‌اند. یک قسمت از آنها را داده‌اند به این کشور. یک قسمت از آنها را داده‌اند به آن کشور. یک قسمت را داده‌اند به یک کشور دیگر. اگر همه اش جز یک کشور بود که یک برنام‌ه برای هماهنگ سازی آنها می‌شد ولی سه نوع برخورد با اینها می‌شود و هر نوع را هم که شما معین کنید، ترکیه یک طور برخورد می‌کند، عراق یک طور دیگر نمی‌توانید آنها را ندیده بگیرید در نحوه عکس العمل اینها. آن وقت قومی هم که احساس حقارت کرده مدت‌ها وقتی به آنها اختیارات می‌دهید، اگر تدبیرهای لازم فرهنگی انجام نگرفته باشد، خیلی زود تبدیل به گستاخی می‌شود.

اگر تحریک خارجی هم باشد که بستر فراهم است. وارد شدن در این قسمت و صحبت کردن، دقت کردن و طبقه بندی کردن موضوعات منطقه‌ای، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آن خیلی مهم است. زود هم نباید با این مسئله برخورد بکنند و اختیار بدهند یا سلب اختیار بکنند.

هماهنگ بودن تصمیم، نسبت به آن مهم است، به نسبتی که فرهنگ جمهوری اسلامی، آنجا حضور پیدا کند، به آن نسبت صحیح است اختیارات دادن.

س) میزانی که تبعیت می‌کنند.

ج) یعنی فرهنگ سیاسی، فرهنگ فرهنگی و فرهنگ اقتصادی آنجا به نسبتی که در نظام می‌آید اختیارات دادن خیلی خوب است. در غیر این صورت، اختیارات وسیله حضور انگیزش‌های دیگر می‌شود. ما باید انگیزش آگاهی‌شان را به یک نسبت، هماهنگ کنیم با جمهوری اسلامی به همان نسبت هم، اختیارات بدهیم. طبقه بندی کردن این موضوعات. حتما لازم است اعلام نظر کردن و موازنه را ولو در شکل تخمینی‌اش [نمی‌خواهم بگویم بیاییم حالا جدول جامعه را به طور کامل، آنجا ببریم] طوری تنظیم کنیم که فرهنگ اقتصاد ما آنها را به طرف ما تحریک کند یعنی انگیزش اقتصادی بدهد.

فرهنگ سیاسی ما آنها را به همدلی با ما تحریک کند.

فرهنگ فرهنگی ما آنها را به همدلی با ما تحریک کند.

شناختن سطح فرهنگ منطقه هم خیلی مهم است تا آدم بخواهد عینی حرف بزند.

اطلاع داشته باشیم که معیشت آنها، الان چگونه اداره می‌شود؟

به صورت قومی اداره می‌شود، یعنی چه فاکتورهایی بر کار کردنشان آنجا حاکم است؟

به صورت برمی تولید می‌کنند؟ مکانیزه تولید می‌کنند؟ ابزارهایشان چه چیزهایی است؟ حضور فرهنگ

خودشان و ادیبانی را که دارند، ربطش چقدر است؟ یک دستی و یک پارچگی عقیده در آنجا وجود دارد یا

ندارد؟ یا تشتت در عقایدشان هست؟

شخصیت‌های متنقد در آنجا وضعشان چگونه است، دانشجویهایی که دارند، چگونه هستند در دانشگاه ما همین‌طوری به صورت عادی وارد می‌شوند یا اینکه ما می‌توانیم یک اطلاعات لازمی را که برای آنها به صورت ویژه لازم است به آنها بدهیم؟ اینها را دبیرستان می‌توانیم بدهی یا بالاتر می‌توانیم بیاییم؟

س) یکی از مسائلشان همین بوده که ما باید به احکام خودمان عمل کنیم و بدانیم.

ج) چطور؟

س) احکام خودمان را باید بدانیم و عمل کنیم. چه دلیلی دارد که.....

ج) اختیار دارید. شما وقت، یک حکمی را عمل می‌کنید که او را شدیداً از نظر عاطفی می‌رنجاند و موضع در برابر شما می‌گیرد.

س) نه می‌گویم آنها اینطوری می‌گویند. آنها تقاضایشان این است که ما نباید طبق شیعه‌ها عمل کنیم.

ج) نه یک وقت می‌گوییم که به عقاید خودتان عمل کنید حال آن که اطلاع داریم که عمل نمی‌کنند و لایالی در دین خودشان هستند.

مقید به رسوم محلی. (سنن اجتماعی کردی) هستند. اینها را باید درجه وابستگی شان را به [؟] بشناسیم وقتی آدم می‌شنود که در اهواز، یک دختر لیسانسی که متهم به رابطه داشتن شده و این رابطه اش هم اثبات نشده، پدر مثل گوسفندی که لب باغچه سر می‌برند، جلوی همان اهل خانه، دست و پای دختر را می‌بندد و لب باغچه، با چاقو سر دختر را می‌برد. این حکم خلاف شرع است و واضح است، که اولاً تحقیق تا چه اندازه صحیح است؟ تفحص تا چه اندازه صحیح است؟ این یک صحبت است.

طرف می‌آید به حضرت امیرالمومنین (ع) می‌گوید: من زنا کردم؛ طهرنی حضرت می‌فرماید هزیان داری می‌گویی. حالا مشکوک شده‌اند و برخورد اینطوری می‌کنند. بعد حالا یقین هم شد که زنا شده، در اینجا قاضی باید حکم بدهد. یا اینکه پدر می‌تواند در [؟] دست و پا را ببندد و هیچ کس هم حق ندارد بیاید و

جلویش را بگیرد و این هم می‌خواهد مثلاً گوسفند سر ببرد. این یک فرهنگ عجیبی است اینها در عین حال که بد است، برای ما گاهی ممکن است، خیلی خوب باشد. یعنی ما اگر بخواهیم ملتشان را علیه ناهنجاری‌های قومی‌شان تحریک کنیم، یکی ممکن است خیلی خوب باشد. یعنی یک پتانسیل باشد برای شکستن سنن اجتماعی خودشان. ما چه حرفهایی داریم به اینها بزنی؟ پس باید حتماً بشناسیم حساسیت‌هایشان را دسته رنج کشیده را نسبت به دسته ایی که ستمگر هستند، باید بدانیم عده ایشان چقدر است و عددشان چقدر؟

می‌توانیم اینها را گستاخ کنیم. در گستاخ کردنشان، اینها را وابسته به خودمان می‌کنیم. باید یک اطلاعات علمی خوبی داشته باشیم.

هرچند یکی موضوع ارزیابی سنن آنهاست یعنی طبقه بندی را به کار می‌گیریم برای شناسایی در این قضیه هم این طور احتمال می‌دهم که همان کاری که می‌خواهند بکنند، یعنی تصمیمی را که مجمع می‌خواهد بگیرد، یک کلیات بی‌خاصیتی را [به فرمایش حضرتعالی] می‌دهند.

(س) مَحْمَل درست کنند برای [؟]

(ج) مواردی که احتمال دارد در فضای باز سیاسی، که حالا بگوییم فضای باز یا بگذاریم چیز دیگر، اینکه درست می‌خواهد بشود چه چیزهایی باید رعایت بشود؟
این یک چیز عینی کاربردی است.

(س) دنبال کردنش را به شکل می‌بینید؟ با توجه

(ج) فرهنگ حاکم بر اقتصادشان، فرهنگ حاکم بر سیاستشان، و فرهنگ حاکم بر فرهنگشان را باید بشناسیم. طبقه بندی موضوعاتش را بکنیم و بگوییم: بر اساس این نظام سؤالات، باید وضعیت آنجا را مطالعه کرد.

فاصله اش را با فرهنگ جمهوری اسلامی، در این سه موضوع فرهنگی مشخص کرد. محرومیت‌هایشان را شناخت. تکیه گاه قرارداد برای دادن آزادی آنها. یعنی آزادی علیه قوام سنت گرایی علیه نظام جمهوری اسلامی باشد. بعبارت دیگر ما پتانسیل‌های آنجا را وسیله قرار بدهیم برای هماهنگ سازی آنها با جمهوری اسلامی و آزادی متناسب این هم امر بسیار مهمی است.

حال باید برای طبقه بندی کردنشان، طبیعتاً همین نظام جامعه را با حفظ اینکه این یک تغییراتی در آینده پیدا می‌کند و یک پیش نویس بوده که ما مجبوریم فعلاً نیایم سراغ اصلاح خود این و بگوییم شش ماه وقت داریم، یک سال وقت داریم که خود این را زیر و رو کنیم.

با یک نسبت تغییری، حداقل می‌شود گفت ۸۰٪ صحیح هست. البته باید و حتماً ۲۰٪ و بیشتر هم جای [؟] داشته باشد.

س) برای این کار نه مهم نیست.

ج) برای این کار هیچ چیز مهم نیست ۲۰٪ اختلاف داشتن آن، هیچ ضرری را نمی‌رساند. ما طبقه بندی سریع بکنیم مثلاً فرهنگ در این قسمت‌ها چکار باید بکند؟ این را می‌توانیم رویش تأمل بکنیم. ولی هر قدر من از وضعیت یک منطقه‌اش به عنوان نمونه، اطلاع بیشتری داشته باشم، بهتر می‌توانم کار را انجام بدهم.

بحث قومیت ها و ادیان

جلسه ۲

۱- ضرورت وجود منطق هماهنگ سازی سیاستها نسبت به اقوام و ادیان به منظور اجتناب از اخلال در

وحدت ملی

حجت الاسلام پیروزمند: تأثیر قومیت‌ها و ادیان یعنی اختلاف قومیت‌ها و اختلاف ادیان در مسئله‌ی انسجام

ملی چیست؟

حجت الاسلام حسینی: اختلاف ادیان و اختلاف قومیت‌ها، هر دو در مسئله‌ی وحدت و انسجام ملت‌ها

هستند. اولین چیزی که لازم است به آن پرداخته شود، اینکه منطق هماهنگ سازی لازم را دارد. و الا

موضع‌گیری‌های پراکنده و ناهماهنگ به نسبت، در روند، وحدت را به انفعال می‌کشد. برای اینکه یک

منطقی برای هماهنگ سازی داشته باشیم، باید توجه داشت که برای شناخت قومیت، در این چند چیز از، آن

الگو داشته باشیم.

در وضعیت گرایش‌شان (بر روی فرهنگ دینی شان)، باید شناسایی داشته باشیم. بر روی فرهنگ علمی و تجربی شان باید شناسایی داشته باشیم که تا چه سطحی فرهنگ کلاسیک را دارند؟ و تا چه سطحی، فرهنگ تجربی خود قوم را دارند؟

س) این را بیشتر توضیح دهید.

ج) به اصطلاح یک تجارب بومی در قسمت‌های مختلف دارند.

۲- ضرورت شناسایی فرهنگ دین (گرایش) فرهنگ علمی (تجربی) و فرهنگ اجرایی اقوام مختلف

۳- ضرورت شناسایی شیوه کشاورزی، محصولات کشاورزی، الگوی غذایی، الگوی پوشاک و مسکن، بر روابط اجتماعی اقوام در بخش فرهنگ تجربی

مثلا کشاورزی بومی دارند. و نسبت به آب، هوا و منطقه شان، تجربه دارند و یک چیزهایی مرسوم است که در آنجا کشت می‌کنند.

همه‌ی آنچه وجود دارد، بیل، گاو آهن و تراکتور نیست. تعداد محصولاتی را آنجا می‌شناسند و بر روی آنها کار می‌کنند، که زود عوض کردن آنها هم، کار آسانی نیست. هر چند یک دسته از الگوی مواد غذایی آنها، حتما مشترک است. مثلا گندم خوراک مشترک اکثر اقوام است. ولی اینطوری نیست که در همه‌ی آنچه را که مصرف می‌کنند، مشترک باشند. شناخت الگوی مصرفی، الگوی غذایی، پوشاک، مسکن و هنر معماری آنها برای ما مهم است. در همه‌ی اینها تجربه، آداب و رسوم دارند.

برای ایشان یک چیزهایی وجود دارد که ارزش بعضی از آنها، بیش از ارزش واقعیت فیزیکی آنهاست. مثلا مذاق شان به خوردن یک نوع غذا عادت دارد که وقتی بررسی می‌کنیم، ممکن است باشد و یا اقتصادی نباشد. اینها را باید بشناسیم و بدانیم چه چیزی هستند.

در روابط اجتماعی، فرهنگ تجربی شان، کارها را حل می‌کند، غلط است که فوراً نمره‌ی صفر بدهیم و بگوییم: روابط اینها اجتماعی نیست.

۴- ضرورت شناسایی روابط اجتماعی اقوام (مثل نقش رئیس قبیله یا بزرگتر فامیل) در بخش فرهنگ تجربی (س) یعنی آیا روابط اجتماعی مستقل از نظام دارند؟

(ج) بله، مثلاً در جایی می‌بینید که رئیس قوم و قبیله‌ای دارند. یا مثلاً در میان فامیل به بزرگتر احترام می‌گذارند و تابع بزرگتر هستند.

اینجا در پرورش افراد، یعنی نظام ارزشی که دارند، با تجربه در آمیخته می‌شود. یک سبک و سلوک مدیریتی خاصی است. ولو این مدیریت [بنابر تعریف ما] مدیریت سازمانی و شبکه‌ای نیست. ولی به هر حال آنجا اداره می‌شود. همه چیز هم اداره می‌شود. فرهنگ شان اداره می‌شود. اقتصادشان اداره می‌شود. سیاست شان اداره می‌شود. اینها را نباید صفر گرفت. باید همه‌ی اینها را در نظر گرفت. همین‌طور که در فرهنگ خودمان، مرجعیت یک جایی دارد. و سهمی در مدیریت جامعه دارد چه آقایان به این سهم توجه داشته باشند چه توجه نداشته باشند. حضوری جدی، برای اداره دارند. اگر مدیران، این را به رسمیت نشناسند، از ضعف محاسبه شان است. اگر بشناسند و زیادی اهمیت بدهند، باز هم اشتباه است. باید بشناسند و به نسبت، در جهت آن هدفی که دارند استفاده کنند.

۵- ضرورت شناسایی فرهنگی که از طریق آموزش کلاسیک به اقوام القاء می‌شود

فرهنگ کلاسیک آموزشی در علم دارند. فرهنگ آموزشی یک دور نمایی برای افراد درست می‌کند، که اینها را به طرف فرهنگ غربی می‌برد. الگوی مصرفشان را عوض می‌کند. مثلاً سویا و ماکارونی را جزو غذایشان می‌آورند. تا برسد به اینکه مثلاً درست کردن کرمها و غذاهایی را که در تلویزون نشان می‌دهند. آنهایی که

تحصیل می‌کنند، دانشجوی، دکتر و مهندس می‌شوند، از آنها می‌خواهند. ولی از آن دسته از آنها که به دانشگاه نرفته‌اند، اگر دانشجویها برایشان درست کنند، می‌گویند مزه‌ی خوبی نمی‌دهند.

۶- مطلوب بودن آسیب پذیری تعصبات قومی از طریق فرهنگ غربی

پس بنابراین یک بخش از فرهنگ تجربی که کلاسیک می‌شود، به سمت فرهنگ غربی متمایل می‌شود. همه اش منفی نیست. در بعضی جاها برای ما مثبت است که متمایل به سمت فرهنگ غربی بشوند. یعنی اقوامی را که ملاحظه بکنیم که تعصباتشان، تعصبات ناهنجاری نسبت به وحدت است، مانعی ندارد که آن تعصبات تدریجاً به وسیله‌ی الگوهای مصرفی دیگران، آسیب پذیر بشود. مثلاً: طرف شیطان پرست یا سنی حنفی است. ما تا چه حد به اینکه فرهنگ غرب تعصباتشان را نشکند حساسیت داشته باشیم؟ اشکالی ندارد که تعصباتشان را بشکنند.

(س) نشان دهنده‌ی ضعف خود فرهنگ شان می‌شود.

(ج) بله، ما باید نسبت به فرهنگ تجربی شان حساس باشیم، چه فرهنگ بومی و چه فرهنگ کلاسیک. به سطوحی که دارند هم، باید حساس باشیم. مثلاً ما باید بدانیم که در یک قوم چند قلم غذا، غذای بومی آنهاست که خاص خودشان است؟ چه نسبت از غذاهای ماه و سال آنها را شامل می‌شود؟ درجه‌ی وابستگی آنها به الگوی غذایی شان، برای ما مهم است. کما اینکه درجه‌ی وابستگی شان به اعتقاداتشان برای ما مهم است. باید برای اینها رده بندی بکنیم.

برای فهم بهتر، مثال ساده ای را عرض می‌کنیم :

چگونه شما می‌گویید: ملکه‌ی عدالت تخلف از عمل کردن به غیر اعتقاداتشان را نشان می‌دهد در [؟]؟ آن

عادل کیست؟

می‌گوییم: عادل کسی است که همه‌ی واجبات را انجام می‌دهد و محرمات را ترک می‌کند، مستحب و مکروه را سعی بر ترک و سعی بر اعمال نداشته باشد، عین همین را در آنجا می‌گوییم. می‌گوییم: ما باید بدانیم که میزان تقید و انضباط در عمل کردن به اعتقاداتشان چقدر است؟ میزان تقید و انضباط شان به قومیت، ویژگیهای خاص الگوی غذایی و الگوی زندگی شان چقدر است؟

فرهنگ کلاسیک را در چه سطح‌هایی بلد هستند. آنهایی که در خود منطقه حاضر هستند، نه آنهایی که در آنجا نیستند.

۷- تعریف آموزش کلاسیک به آموزش ابتدایی متوسطه، عالی

(س) منظور شما از فرهنگ کلاسیک چیست؟ توضیح دهید.

(ج) تا سطح ابتدایی می‌دانند. یا تا سطح راهنمایی و یا دبیرستان و دانشگاه، تخصص یا فوق تخصص میدانند. و ساکن در محل باشند.

۸- ضرورت مطالعه میزان تأثیر افراد تحصیلکرده بر سایر افراد و افراد مقیم در محل بر افراد خارج از محل آنهایی که ساکن نیستند، تا چقدر با آنهایی که در محل ساکن هستند ارتباط دارند؟ یعنی تا چقدر توریست متخصص در آنجا پیدا می‌شود؟

پس ما باید یک جدولی درست کنیم برای مطالعه‌ی وضعیت فرهنگ " علمی و دینی و اجرائی "

(س) برای هر کدام هم شاخصه‌هایی را بدهیم.

(ج) برای همه‌ی آنها شاخصه بدهیم. شناخت آنجا در یک الگو و هماهنگ سازی شان با وحدت و انسجام ملی، از طریق یک مدل محاسبه شده، که طبیعتاً آسیب‌های منطقه را اضافه می‌کنیم، که همان‌طوری که ما به فرهنگ آنها دقت می‌کنیم، ممکن است دیگران هم روی آن دقت بکنند.

۹- ضرورت بررسی جغرافیایی سیاسی هر قوم

گاهی ویژگی‌های منطقه‌ای هم دارند.

(س) منظور شما منطقه جغرافیایی است؟

(ج) بله، جغرافیای سیاسی. جغرافیای طبیعی آن باید در بخش قبل از ملاحظه بشود.

۱۰- کم بودن تأثیر منفی قومیتها بر انسجام ملی نسبت به عدم هماهنگی منطقهها

(س) با توجه به آنچه فرمودید، یک بار دیگر بر می‌گردم و از اول دقت می‌کنیم. شاید اشکالی نداشته باشد که این‌طوری عمل کنیم و بخاطر اینکه الان آمار و اطلاعات عینی زیادی در دست ما نیست، بحث و طرح را دو فاز بکنیم. در فاز اول الگوی مطالعه‌ی قومیت‌ها می‌گوئیم: عمومی. بدون اینکه بگوییم این قوم، قوم کرد، ترک، گُر شیعه یا سنی است.

(ج) حتی این را هم اضافه کنید، که آنچه می‌گوییم، وحدت و انسجام داخلی‌ماست، این مسئله، یک امر عامی است. وحدت و انسجام داخلی‌مان را، ملایم بگویید. ملایم گفتن، این است که عرض می‌کنم. وحدت در ملت وجود دارد ولی می‌خواهیم کامل تر بشود. ما آسیب‌هایی را هم در داخل که حجم آن خیلی سنگین تر از درون، که قابل قیاس با قومیت‌ها نیست، امام (ره) نسبت به قضیه‌ی متحجرین و مقدس مآب‌ها، خیلی بیشتر در تنگنا قرار گرفت تا قومیت‌ها.

الگوی تغییر منطق نظری یا معرفتی و تغییر منطق استنباط حکومتی و هم چنین دانشگاه، از مسایل اولیه‌ی نظام هستند، که خیلی قوی‌تر است. به عبارت دیگر: الگوی هماهنگ سازی فرهنگ کشور، آن قسمت‌هایی که آسیب پذیر هستند، خیلی تند است.

کفار هم خیلی به آنها دل می‌بندند. الان قضیه‌ی آقای منتظری را بوسیله‌ی آن فرهنگ‌هاست که هدایت می‌کنند. در تعریف اعلامیت، و در تعریف معنای اداره‌ی اسلامی امور، و به طور کلی مشکلاتی را که الان در بخش وحدت هم دارند، زیاد است.

ما باید فعلاً یک الگوی عمومی برای فرهنگ بدهیم، ولی به صورت کامل را بعداً ارائه دهیم. یک الگوی عمومی فعلاً برای قومیت‌ها تجربه می‌کنیم.

۱۱- ادیان محور هماهنگی قومیتها

س) یعنی مطالعه‌ی قومیت‌ها و ادیان از موضع تاثیرشان در وحدت انسجام ملی.

ج) بله، محور هماهنگی قومیت‌ها کلاً باید هماهنگی ادیان باشد. حتی بیرون از ایران هم اگر بخواهیم هماهنگ بکنیم، ادیان باید باشد.

۱۲- استشهاد به آیه شریفه قرآ> مبنی بر محور بودن پرستش برای هماهنگ سازی

این کلمه که عنوان اصلی تان باشد " قل تعالو الی کلمه سواء بیننا و بینکم ان لا نعبد الا الله " مسئله‌ی مهمی است. عبادت و پرستش، محور هماهنگ سازی است و به وحدت می‌رساند.

۱۳- پذیرش مرحله‌ای یک نوع پرستش، سیاست شکستن نوع فاسد تر پرستش (مثل برداشتن سنت خرابه پرستی ما ترویج فرهنگ غرب از طریق الگوی مصرف غربی)

ما ابتداءً با پرستش‌ها مخالفت نمی‌کنیم. هر چند که حتماً بهینه‌اش می‌کنیم. یعنی تکامل پرستش را که هر کجا که هست، دنبال می‌کنیم، و نارسایی‌هایی را که در مسئله پرستش هست. حتی اگر لازم باشد ما یک پرستش مرحله‌ای را برای یک فاز بپذیریم، که یک نوع پرستش دیگر را به نسبت، تغییر بدهد. مثلاً با الگوی مصرف غربی که پرستش "ماده" را می‌آورد، لازم باشد یک دسته از پرستش‌ها را بشکند و سنت‌هایی را بردارد. خرافه پرستی را بشکند. ایمان به جن و جادو و... و اموری که با مقنن شدن پرستش، ناسازگار است و جوامع گره دار درست می‌کند.

۱۴- تعریف جامعه؟؟؟ به جامعه متحجری که امکان توسعه تفاهم با آن نیست

جامعه‌ی گره دار جامعه‌ای را می‌گوییم، که امکان توسعه‌ی تفاهم با آنها نیست. و لقب دیگر جامعه‌ی گره دار از نظر فرهنگ سیاسی، در نظر ما جامعه‌ی متحجّر است. خرافاتی را که در آنجا وجود دارد، مورد اهمیت قرار می‌دهد، احیاناً بعضی از آنها ممکن است اثر داشته باشد، و اینگونه نیست که مطلقاً اثر نداشته باشد. ولی اینطوری نیست که اثرات آن، اثرات مثبت باشد.

۱۵- تعریف جامعه گره دار جامعه که ناهنجاری آن نهادینه شده و قدرت مقاومت دارد.

جامعه‌ی گره دار جامعه ای است که ناهنجاری آن، نهادینه شده است و در جریان تکامل قدرت مقاومت دارد.

۱۶- ایجاد شرایط پرورشی جدید (به جای برخورد نظری) سیاست برخورد با جوامع گره‌دار

(س) جامعه گره دار را برای چه مطرح کردید؟ و جایش کجا بود؟

(ج) جامعه‌ی گره دار یا متحجّر، به این علت مطرح می‌شود که می‌خواهیم فرهنگ دینی اقوام را اصلاح بکنیم. الان امکان ندارد که با خود فرهنگ برخورد کرد. اهل استدلال نیست، برایشان شرایط جدید پرورشی درست می‌کنیم. شرایط پرورشی در اینجا کار عقلانیت نظری را می‌کند.

۱۷- امکان استفاده از فرهنگ غرب برای ایجاد شرایط پرورشی جدید با آوردن وسائل رفاهی همچون جاده،

تلفن، لوازم منزل متناسب با وضعیت تولید آنها

هرچند ابتدائاً در شرایط پرورشی، از فرهنگ غرب استفاده کنیم. این استفاده‌ای که از فرهنگ غرب می‌کنیم،

دین دنیا پرستی را برابر عجب چیزهایی می‌آوریم، که قدرت تفاهم را سلب می‌کند. سعی می‌کنیم، امور

ارتباطی را برای آنجا فراهم بیاوریم به نسبتی که از نظر آسیب پذیری. مأمون باشد. جاده‌ی اتوبان، تلفن،

فاکس وامثال اینها. . . از جمله وسایل ارتباطی، مسائل مصرفی متناسب با وضعیت قومیتی را که دارند.

مصارف منزل و هر سطحی از تسهیلات را که می‌توانیم با وضع تولیدی آنها، یک نسبتی بین شان بر قرار

کنیم. مثلاً این روستا اگر ماهی یکبار هم نمی‌تواند گوشت بخورد، معنا ندارد که ما ماشین چرخ گوشت را در آنجا زیاد ببریم. ولی اگر این روستا، دام پرور هستند و گوشت به اندازه‌ی کافی هست که بخورند، ماشین چرخ گوشت هم می‌آوریم، تا الگوی مصرفشان عوض بشود. الگو تغذیه، لباس پوشیدن و هنرمسکن را عوض بکنیم، تا شرایط پرورشی عوض بشود. میزان تعصبات به نسبت، کاهش پیدا بکند.

۱۸- شرایط پرورش جدید فراهم آورنده زمینه تعقل بیشتر و تردید در سنن خرافی

اینها را وقتی نسبت به، از رسوم خودشان در می‌آوردید، اجازه‌ی تعقل بیشتر به خودشان می‌دهند. یعنی آسیب زدن به تحجر، از دو راه ممکن است: یکی تردید نظری و دیگری، ایجاد شرایط جدید زندگی؛ این تبدیل اجرائی به عملی است. برای باز کردن گره‌ها یا تحجر فرهنگی (گره‌های اجتماعی) یعنی ناهنجاری‌های نهادینه شده.

۱۹- بها دادن به دین و برخورد غیر مستقیم با دین انحرافی سیاست مقابله با جوامع گره دار

(س) بر روی این مطلب بیشتر دقت کنیم. آیا برای اینکه قومیت‌ها را با نظام همراه کنیم، باید نشان بدهیم که بنای نظام به حذف فرهنگ بومی آنها نیست؟

(ج) ما واقعاً بنای حذف فرهنگ آنها را نداریم. یعنی در حال وارد کردن «تعلقی شدن» هستیم. یعنی شرایطی را فراهم می‌کنیم که ذهن آنها به کار افتد. پس بنابراین فرهنگ علمی یا نظری آنها را تقویت می‌کنیم، تا تحجر فرهنگی دینی آنها از بین برود. در این حال بها دادن به دین را حذف نمی‌کنیم و مقابله مستقیم در کار نیست. در عین حال محور همین مسائل را اگر تدین خود اینها قرار بدهیم، هیچ عیبی ندارد. یعنی در آنجا شخصیت‌های دینی و مذهبی آنها محترم بوده و احیاناً بعضی از این موارد به وسیله خود آنها داده بشود. مثلاً شما از آنها می‌خواهید، اشین لباسشویی و تسهیلات و بعد هم پوشش و تغذیه و... بدهید. اشکالی ندارد

که همه‌ی اینها را زیر نظر هیئت امنایی که رئیس آن مثلاً عالم مسجدشان باشد، به آنها بدهید. هیئت امنای از خودشان درست بکنند.

(س) آخرش ما می‌خواهیم فرهنگ عمومی آنها را تبدیل کنیم؟

(ج) ما باید این سه تا: یعنی دین، عقل و عمل را هماهنگ کنیم. فرهنگ گرایش قلبی، تعمق علمی و انضباط عملی را می‌خواهیم تغییر بدهیم. از اول کار در ریشه، عقایدشان، تردید نمی‌کنیم.

این کار درستی نیست. یعنی در اول کار نمی‌گوییم مثلاً: "بسم الله الرحمن الرحيم عمر، حق است یا باطل؟ تا دچار بن بست‌های خاص اجرائی بشویم. بلکه در اول می‌گوییم: مثلاً شما که با چنگ زدن در خانه، لباس می‌شوید می‌شویند، با ماشین لباسشویی شست. و یک تسهیل را کنار دست آن می‌گذارید. یا برای طبخ، اگر بتوانید گاز کشی کنید، اجاق گاز برایش می‌گذارید. برای آنها، ایجاد تسهیلات می‌کنید.

(س) تا مسأله ایجاد تسهیلات، هیچ مقاومتی در برابرش وجود ندارد؟

(ج) بله، همین‌که ایجاد تسهیلات کردید، در فضای دیگری واقع می‌شوید که می‌شود طور دیگری زندگی کرد. آنگاه ابزار کار و کارگاه را برای آنها تهیه می‌کنید. به دلیل اینکه این رفاه را خودش بخواهد تامین بکند، نه اینکه در تامین رفاه، وابسته به شما باشد. بعد آموزش را برای آنها فراهم می‌کنید. آن وقت، کم کم می‌پذیرند.

۲۱- هماهنگ سازی و بهینه سازی «دین، عقل، عمل با گرایش قلبی تعمق علمی، انضباط عملی» سیاست

برخورد با جوامع گره دار به صورت غیر مستقیم

(س) ولی وقتی که فهمیدند که کم کم لباسها و غذاهای بومی، علایق و روابط اجتماعی و تعصبات قومی شان که قبلاً بودند، کنار می‌رود [البته تعصبات به معنای شدید، آن ممکن است زنده نباشد و خودشان بپذیرند، ولی باز هم به معنی این است که بافت اجتماعی شان تغییر می‌کند] اینها چیزهایی هستند که منشأ

تقابل می‌شوند. آیا ما برای آنها یک مرز خود کفایی و خود مختاری را بپذیریم یا می‌خواهیم بگوییم که: ما باید این مرز را تنگ تر بکنیم؟

(ج) یعنی این سیاست ماست که می‌خواهیم تنگ‌تر بکنیم و انسجام ملی از طریق انحلال قومیت‌هاست؟
 (س) یا اینکه نه، می‌گوییم قومیت‌ها باشند. هرکدام هم فرهنگهای مختلف و آداب و سنن بومی، حتی مذاهب مختلف، ولی یک طوری آنها را هماهنگ می‌کنیم که انسجام ملی ایجاد شود.
 (ج) درجه‌ی وابستگی شان باید پذیرای هماهنگی باشد ۲۲- پذیرش وجود قومیتها و ادیان مختلف در جامعه اسلامی مشروط به هماهنگ سازی آنها با نظام از طریق هر چه وابسته تر نمودن آنها به نظام با سیاست اصلی برخورد با قومیتها و ادیان
 عبارت دیگر اگر درجه‌ی وابستگی شان به حدی باشد که آنها را به صورت یک جامعه‌ی گره دار و یک سلول جدا در آورد، صحیح نیست.

اگر آنها را بپذیرید که یک جامعه‌ی گره‌دار باشند که همه‌ی خصوصیات آنها صد در صد حفظ شود.

(س) یک خود مختاری هدایت نشده‌ای را می‌آورد.

۲۳- صحیح نبودن پذیرش اقوام و ادیان به صورت یک عضو مستقل و مجزا از جامعه

۲۴- صحیح بودن سیاست هماهنگ سازی و هدایت اقوام و ادیان

(ج) آن نمی‌شود اگر بخواهد هماهنگ و هدایت بشود، باید شما اولین کاری را که انجام می‌دهید، میل شان را عوض کنید.

۲۵- تغییر امیال اولین گام برای هماهنگ سازی و هدایت اقوام و ادیان

به عبارت دیگر، گرایش را به نسبت به وسیله‌ی تمایلات عینی و حسی، حاشیه بزنید. یعنی تصرف در پسندهایشان بکنید، زیبایی شناسی آنها را عوض کنید. اینها را در لیست بنویسید: چشایی، بویایی، بینایی،

سهولت و قدرت ارتباط‌گیری را به صورت دیگری باید فراهم کنید. اینها را عوض می‌کنید، بستر پرورشی عوض می‌شود. یعنی تغییر بستر پرورشی از طریق اینهاست.

۲۶- تصرف در پسندها و زیبایی شناسی اقوام از قبیل چشایی، بینایی، بویایی، قدرت ارتباط (طریق تصرف در امیال

این کار به این منظور انجام می‌گیرد که از حصار تعصبات جاهلانه خارج بشود و حاضر به تفکر بشود. در حاضر به تفکر شدن، محرومیتهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی باید موضوع بحث قرار گیرد. باز در باره‌ی امور حسی است ولی با یک درجه‌ی بالاتر. در سطح اول به یک نسبت اینها از یک فا خارج شده‌اند و در یک فضای پرورشی دیگری قرار گرفتند. در سطح دوم، در فضای پرورشی است که این باز هم محسوس است ولی محسوس در باره‌ی ابزارهای بزرگ اجتماعی است، که برایشان محرومیت را تشریح می‌کنند.

۲۷- گفتگو درباره روابط اجتماعی که علل محرومیتهای «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» دومین گام برای هماهنگ سازی و هدایت اقوام و ادیان

حال که در این قسمت هست، باید کم کم حول اینکه این مطالب باید برگردد به معقولیت و اعتقادات را سیر کند.

۲۸- ایجاد تردید در اعتقادات سومین گام برای هماهنگ سازی و هدایت اقوام و ادیان

اول شرایط زندگی عوض می‌شود (تسهیل)، بعد درباره‌ی ابزارهای روابط اجتماعی بحث می‌شود.

در ابزارها لزومی ندارد که ابتداءً برخورد به خود تعصبات بشود.

س) چه کاری اتفاق می‌افتد؟

ج) باید در اینجا روابط اجتماعی مقنن، تحویل بدهیم. روابط قومی خودشان، مقنن نیست. در شکل جوامع بومی است. شما درباره‌ی تجارت، الگوی تولید و الگوی مصرف که صحبت می‌کنید، بعد از اینکه کارگاه

هم زده شده، چیزی را به آنها می‌دهد که مستقیماً به آیین قوم و دینشان برخورد ندارد. ولی به سنن اجتماعی، به نسبت برخورد می‌کند. یعنی بزرگتری بزرگترها در اینجا دیگر به رسمیت شناخته نمی‌شود. بلکه روابط، تعیین می‌کند که چه کسی باید اختیارات کلان و چه کسی باید اختیارات خرد را داشته باشد. غیر از وضعیت موجود است که انتخابات می‌کنند و به اصطلاح یک نفر را انتخاب می‌کنند که بر اساس ضوابط قومی‌شان، آن را بزرگ می‌دانند. باید بعداً بر اساس کارآمدی در روابط اجتماعی، کسی را بفرستند. در حقیقت، مدیریت موروثی لازم نیست که فرهنگ داشته باشد. مدیریت کارآمدی و کاردانی را تحویل بدهد. اینجا در حقیقت مثل این است که کارشناسان را بر روی کار آورده‌ایم. به دست اینها آسیب می‌زنیم و کم کم بزرگ و کوچکی‌های قومی را کنار می‌زنیم. یعنی سنن اجتماعی را کنار می‌گذاریم.

(س) ولو کارشناسان، کارشناسان از خودشان باشند و اعتقادات خودشان را داشته باشند.

(ج) حتماً باید با اعتقادات خودشان باشند. ولی ابزار اداره شان عوض شد. پس شرایط حسی عوض شد، ابزار حسی مدیریت هم عوض شد علل محرومیت [سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی] در جامعه در حال تحلیل است و شرایط تحلیل آنرا فراهم می‌کنید.

در فراهم کردن شرایط تحلیل، باید اینجا بسیار با ظرافت نشان داده شود که اینطوری نیست که پرستش در اینها، به نحوی باشد که سطحی وجود داشته باشد و پرستش در آن نباشد. بلکه پرستش هست.

پرستشی را که شما دارید، تا چه میزان، قدرت حل روابط اجتماعی را در درون خودش دارد؟ یعنی رابطه‌ی پرستش و روابط اجتماعی به عنوان مقذور و محدودیت. سهم آن را که به عنوان مقدورات است، یعنی پرستش علت هماهنگ سازی می‌تواند بشود، بزرگش می‌کنید.

در سهم آن که به عنوان محدودیت است، رابطه محرومیت‌ها را با محدودیت‌ها نشان می‌دهیم.

در اینجا جامعه‌ی قومی، دچار یک برخورد و چالش درونی می‌شود. بین بقاء نسبت به اعتقادات محدودیت ساز و محرومیت پرور و بین سست شدن نسبت به آنها، تا هر اندازه موفق باشیم، رابطه محرومیت را با محدودیت‌های اعتقادی‌شان مشخص می‌کنیم سپس، محرومیت‌ها علت می‌شود که دست از محدودیت‌ها برداشته شود یعنی اعتقادات و سنی که محدودیت‌ها را ایجاد می‌کند. ابتدا سراغ سنن می‌روید.

۳۰- نشان دادن محرومیت‌ها عامل دست برداشتن از اعتقادات و سنن محدودیت ساز

در تمام این مراحل، سعی می‌کنیم که احترام به علمای دینی آنها را حفظ بکنیم. تا حدی که آنها قبل از متکی بودن به مردم، متکی به شما باشند. از طریق لجستیک دادن، (لجستیک اداری به علماء) (س) فرض بر این است که آنها این توان را که پیدا می‌کنند، در جهت ما خرج نمی‌کنند.

(ج) نه، در جهت اعتقادات شان خرج می‌کنند. اشکالی هم ندارد، این پورسانت را به اعتقاداتشان می‌دهند.

(س) یعنی مردم را دور خودشان جمع می‌کنند، مرید درست می‌کنند که احیاناً مخالفت‌هایی را علیه حکومت را بیاندازد.

(ج) نه، اگر این لجستیک را بدهید، مخالفتی راه نمی‌اندازد. یعنی ادارات محلی دایر می‌کنید که در یک سقف معقولی علماء در اداره شریک باشند. به نسبت در قضاوت شریک باشند، به نسبت در کار راه اندازی مردم، شریک باشند. حال، دو قطب درست می‌شود. یک قطب، روشنفکران آنها و دیگری علمای آنها.

۳۱- احترام به علماء و مشارکت دادن آنها (تا حدی که بیشتر از مردم به نظام متکی باشند) سیاست لازم در

همه مراحل

سعی می‌کنیم جوان‌هایی از علمایشان را متوجه بکنیم که، روابط اجتماعی و محدودیت‌ها چه نسبتی دارند؟ و اجتهاد را در دینشان، برای اداره زندگی برآه می‌اندازم. هدایت اجتهادها به طرف نظامی است که بر باور دینی استوار است. بزرگترین ابزار هماهنگ سازی قومیت‌ها، با نظام جمهوری اسلامی ایران است.

۳۲- لزوم متوجه ساختن علمای جوان به لزوم اجتهاد جدید در دین برای رفع محرومیتها

(س) که به این راحتی هم واقع نمی‌شود.

(ج) طی برنامه‌ی ده ساله واقع می‌شود. ما اگر برای هر قسمتی از اینها، بخش پژوهشی خاصی در مرکز داشته باشیم، که مرتباً مشغول ارزیابی، هدایت و کنترل باشد، عمدتاً کار وزارت کشور در این قسمت است، نه قسمت‌هایی را که الان بعهدده دارد.

۳۳- ضرورت وجود واحدهای پژوهش وزارت کشور برای ارزیابی هدایت و کنترل سیاستهای اعمال شده.

یعنی در حقیقت، وزارت کشور وزارتی است که به صورت شبکه‌ای. از طریق دادن نرم افزارها، مدیریت واحدهای مختلف جامعه را در سطوح مختلف هدایت می‌کند، امکاناتی هم که دارند، باید در این جهت مصرف بشود و طبیعتاً هماهنگ‌سازی کلیه‌ی خدمات دولتی، بویژه در قومیت‌ها با این دستگاه باشد. کلیه‌ی امکانات اداری، آب، برق، سد، دستگاه قضاوت، که می‌خواهد برود، هماهنگ سازی اینها بر عهده‌ی وزارت کشور است.

۳۴- ضرورت هماهنگی سازی ارائه خدمات دولتی برای اقوام از طریق وزارت کشور

وزارت کشور. وزارتی است که هماهنگی رفتارهای درونی کشور را به عهده دارد و خدمات زیر بنایی دولت (هماهنگ‌سازی‌های آن) از این طریق انجام می‌گیرد.

۳۵- وزارت کشور عهده دار هماهنگی رفتارهای درونی کشور

(س) این بحث را روشن تر بکنیم. ما الان طبق این روندی که حضرت‌عالی می‌فرمایید، به سمت جایی می‌رویم که درسه مرحله ابتدا سنن و سپس اعتقادات اقوام مختلف را منحل کنیم، در جهت اعتقادات و سننی که خودمان را در آن ذی حق و صحیح می‌دانیم.

ج) فراموش نشود که انحلال را به این معنا که ای سنی، سنی نباش، نمی‌گوییم، می‌گوییم: ای سنی، سنی باش و مجتهد باش و بدان که محدودیت و محرومیت‌ها را جامعه نمی‌تواند بپذیرد. فتوا بده، از لحاظ ابزار ترا کمک می‌کنیم که کجاها و چگونه می‌توانی فتوا بدهی.

اگر ما آیه‌ی شریفه " قل. . . الی کلمه سوا بیننا و بینکم ان لا نعبد الا الله " را نتوانیم بین شیعه و سنی و قومیت‌های داخلی، در یک الگوی کوچکی به یک بهینه‌سازی برسانیم که انجام گیرد، مثل ادعا داشتن درباره‌ی اینکه ما جهان را می‌توانیم با اعتقادات مختلف اداره کنیم، نمی‌شود.

س) این حرف مهمی است یعنی در واقع محل نزاع، بین المللی است. آیا جهان به سمت غلبه یک فرهنگ باید پیش برود؟

ج) بله، هماهنگ‌سازی، درجه‌ای از انعطاف و فرهنگها را حول محوری که قدرت جامعیت خودش را اثبات می‌کند.

مثلا ما می‌گوییم " شیعه " معقولیت نظری را دارد. یعنی می‌گوییم اجازه دارید درباره‌ی اصول اعتقادات فکر کنید و برترین و پیروزترین اندیشه‌ای که تعبد را مقنن کند نسبت به توصیف از عالم، و به تفاهم برساند، می‌تواند در خدمت اسلام بیاید. برترینی که در استنباط می‌تواند فکر بکند، می‌تواند در خدمت فهم از دین بیاید. و برترینی که در عمل می‌تواند اعتقاد را بکشد، می‌تواند در اداره‌ی کشور وارد شود. ما این برتری را برای چه قائل هستیم؟ زیرا خیلی از ادیان، بن بست دارد. یعنی معقولیت را در سقف اصول اعتقادات نمی‌پذیرند. نپذیرند. می‌آیند در فروع اعتقادات یعنی در استنباط شما می‌گوئید: این قسمتها را داخل در دین نمی‌دانند. بسیار خوب، این قسمتها برای دین نیست پس محدودیت‌ها هم برای دین نباشد، این را در اجتهاد شان می‌توانید بیاورید.

۳۶- هماهنگ سازی ادیان و اقوام به معنای دست برداشتن آنها از دین خود نیست به معنای ایجاد انعطاف

در ادیان و قومیتها بر محور پرستش برای رفع محرومیت‌های آنهاست

اگر از ما سؤال بکنند که به چه دلیل می‌گویید، شیعه تنها اعتقادی است که می‌تواند بشر را اداره بکند؟ ما

در جواب می‌گوییم: فکر را در هیچ جایی تعطیل نمی‌کند. همیشه گرایش، و لجیستیک آن، بینش، و ابزار

تحقق آن، دانش است. یعنی به نظرم می‌رسد جدول جامعه از لحاظ بنیانی، بسیار قوی طراحی شده است.

معنای اینکه بر سر دنیا بیاید باهم بسازیم، برای شیعه خیلی بد است. زیرا شیعه مدعی است که می‌تواند

تعبد را در عالیترین سطح بصورت مداوم، بهینه‌سازی کند.

۳۷- قدرت اداره بشر توسط مکتب شیعه به علت تعطیل نشدن تفکر و تکامل در شیعه

هر گونه اعتقادی و در هر سطحی، تکامل را پذیرا نباشد، در همان سطح آسیب پذیر می‌شود.

حال، روند عمومی، طوری بشود که بعد از یک دوران طولانی، سنی‌ها معتقد بشوند که با عقاید اهل تسنن

درباره‌ی امامت، نمی‌شود تعبد را جاری کرد.

۳۸- آسیب پذیر بودن و اعتقادی که پذیرای تکامل نباشد

س) همین است که عرض می‌کنم که ما در واقع می‌خواهیم ببینیم، انتهای خط این روند کجاست؟

ج) اینکه می‌گوید نمی‌خواهد، معنایش نیست که من برای اعتقادات آن، تضییقات عینی فراهم آورده‌ام.

شرایط عینی و شرایط ذهنی درست کردم، که خودش حاضر به مباحثه بشود. حاضر به تأمل بشود و بهترین

را انتخاب بکند که سخن ماست.

س) یعنی اینکه سنی‌گری ترک بشود و فرهنگهای قومی را کنار بگذارد.

ج) فرهنگهای قومی را در این قسمت می‌آوریم و ختم می‌شود به اینکه:

زمانی است که می‌گوییم حرف حق چیست؟ یکی بیشتر نیست. در نظر ما فقط همین شیعه است. زمانی است که می‌گوییم: در جهت اینکه بر سر دنیا صلح داشته باشند، هماهنگ بشوند و دین را کنار بگذارند. این را می‌گوییم بدتر از این است: زیرا دین دنیا پرستی هم انحلال می‌آورد ولی انحلال در دنیا پرستی می‌آورد. انحلال در چیزی می‌آورد بعد از اینکه منحل شدند، تنازع بر سر دنیا آغاز بشود.

۳۹- انعطاف ادیان و اقوام بر محور دین دنیا پرستی مبدأ تنازع

به نظرم می‌رسد که الان جامعه‌ی اروپا با جامعه‌ی آمریکا بر سر بازار، منابع طبیعی، ثروت و رفاه درگیرند و هردو باهم با مستضعفین در گیر هستند.

و این تضاد درونی خودشان، موضوعی بر حسب سطوح برقرار است. می‌خواهم عرض کنم که در اروپا و آمریکا هم کمتر از تعصبات عمل می‌کند.

چرا لقب کمتر از تعصبها عمل نمی‌کنند؟ یعنی منشأ انسجام نمی‌شوند. چون حرص و حسد سازمانی، منشأ اختلاف و ناهنجاری است.

۴۰- اختلاف اروپا با آمریکا و اختلاف مجموع آنها با مستضعفین نمونه‌ای از تنازع بر سر دنیا

در حقیقت در تمدن غربی هم، ناهنجاری در بنیانهای نهادهای اجتماعی شان ظهور دارد. یعنی نه تنها نهادینه است، بلکه نهادهای اجتماعی، بر بنیان ناهنجاری، استوار شده است. و لذا سازمان ملل یک سازمان کامیاب نیست. سازمانی است که مرتباً دچار موضعگیری‌های متناقض بوده است.

مثلا سازمان ملل نمی‌تواند با اسرائیل که تا حد زیاد، به قطع نامه‌های آن عمل نکرده است، برخوردی را بکند که عراق در ورود به کویت کرد. یعنی بیش از پنجاه سال است که اسرائیل، اعراب را تحت فشار قرار داده و وارد شده و یک قسمت از لبنان را گرفته و خود مملکتش، مملکت غصبی است. سازمان ملل هیچ کاری نتوانست بکند.

تصمیم‌هایی که در دنیا در جهت توسعه سرمایه گرفته می‌شود، مستضعفین را نابود می‌کند. و این را می‌دانند که ورود قدرت‌های اقتصادی بر سرنوشت ملتها بر علیه روابط پذیرفته شده سازمان است.

مثلاً اینکه وام دادن به فلان کشور را فلان سازمان بین‌المللی به تعلیق درمی‌آورد، یک مرتبه کشوری، دچار ورشکستگی می‌شود. می‌دانند که این‌ها معنای دخالت مستقیم در سرنوشت درونی دولت‌ها را دارد. آنها را وابسته به ابزارهایی کرده، و آن ابزار و تصمیم درباره‌ی آن را. در اختیار افراد خاص قرار داده‌اند که درباره آن تصمیم بگیرند. ولی هرگز به روی خودشان نمی‌آورند. اگر گفته شود که چرا این سازمان کامیاب نیست؟ در جواب می‌گوییم. برای اینکه فسادها نهادینه نشده است.

بنیان نهادها بر فساد است. بنیانشان بر حرص است.

۴۱- استوار شدن نهادهای اجتماعی بر بنیان ناهنجاری در تمدن غربی

(س) نتیجه اینکه انسجام وحدت، بر محور دنیا نمی‌تواند واقع بشود.

(ج) و اینکه انحلال، حتماً سرنوشت محکوم هرکس که بگوید انحلال می‌آوریم یا وحدت می‌آوریم، نیست. ابزار هماهنگ کننده، به نسبت منحل می‌کند. البته این انحلال را انحلال قهری قرار نمی‌دهد، انحلال زور قرار نمی‌دهد. این یک بخش. اینکه انحلال انتخاب در مرغوبیت کالا، تکنولوژی مرغوب برنده است. این یک انحلال طبیعی است. نه یک انحلال جبری. قسمت دوم اینکه، ابزار در وقتی که هماهنگی را بر اساس هماهنگ‌سازی اعتقادات قرار بدهد نه تمتعات، نهاد حرص و حسد نیست. بنیان نهادهای آن، بر حرص و حسد استوار نیست. ابزارها نمی‌توانند بنیان خودشان را بر حرص و حسد قرار دهند. اگر بنیان شان مثلاً بر چیزی خارج از عالم دنیاست، مثل دینی، بنیان هماهنگ‌سازی دینی بر ناهنجاری نیست. بلکه بنیان آن بر بهنجاری است. تقریباً جوهر مطلب گفته شده است.

۴۲- انحلال طبیعی و از روی اختیار اقوام و ادیان بر محور تولید

س) فقط توضیح درباره‌ی این نکته‌ی اخیر را ادامه بدهیم و آن اینکه: بحث ما همانطور که مطرح شد که محور آن بحث بر انسجام ملی باشد، انسجام ملی نمی‌تواند حول محور دنیا باشد، بلکه فقط باید بر محور پرستش باشد. وقتیکه می‌خواهد انسجام بر روی محور پرستش، واقع شود، بحث این است که در خود این، دو احتمال مهم مطرح است:

۱- بر محور یک پرستش، سایر پرستش‌ها را بهینه می‌کنیم و به سمتی پیش می‌بریم که آن پرستش حق و کیفیت پرستشی که حق است، جاری بشود و در واقع زمینه‌ی محو بقیه، فراهم بشود.

۲- اینکه ما نمی‌خواهیم تا انتهای خط، اینها را محو بکنیم و بگوییم این قومیت‌ها و ادیان نباشد، بلکه تنها کاری که می‌کنیم این است که، زمینه هرچه هماهنگ تر شدن و همراه تر شدن آنها را با آن فرهنگ غالب، از طریق ایجاد تردید در فرهنگ خودشان [به شکل‌های مختلفی که در آن سه مرحله فرمودید] فراهم می‌کنیم. یعنی ما تا انتهای خط نمی‌خواهیم بگوئیم که ای سنی، سنی نباش و ای ترک، ترک نباش. راجع به این مطلب باید موضع‌مان را بیشتر مشخص بکنیم.

ج) بنا بر این باید در تعریف وحدت صحبت بکنیم: ۱- موضوع ما وحدت است. ۲- تعریف وحدت چیست؟

وحدت نباید تحمیل و تحقیر بکند. وحدت با تحمیل، تحقیر، ترس

س) حرص

ج) نه همین سه تا را بنویسید، آن وقت حرص از لوازمش اینست که از آنها پیدا می‌شود. الان دور حرص را یک خط بکشید.

استوار نمی‌شود. یعنی وحدت بر اساس نفرت به وجود نمی‌آید. هماهنگی بر اساس محبت می‌تواند بوجود بیاید. حالا اگر بر اساس محبت، هماهنگی امکان پذیر باشد؛ باید در تعریفمان بدانیم در (پیشگفتار

و مقدمه‌اش) چیزی را که می‌خواهیم، ویژگی‌هایش را هم ذکر کنیم و بگوییم که محبت از چه راه‌هایی ممکن می‌شود و چه طریق‌هایی دارد.

(س) ما وحدت را تعریف نکردیم بلکه آمدیم سبب پیدایش آنرا معین کردیم.

(ج) شاخصه‌هایی که یک چیزهایی را نباید داشته باشند. وحدت یعنی یکپارچگی.

(س) یکپارچگی از چه موضعی؟

۴۳- اساس وحدت محبت است نه نفرت، تحقیر یا ترس

(ج) یکپارچگی اجتماعی.

(س) یکپارچگی سیاسی نمی‌شود؟

(ج) نه یکپارچگی سیاسی، فرهنگ دارد. بزرگترین ابزارش فرهنگ است. (فرهنگ هماهنگی)، طبیعتاً سیاست و اقتصاد، هماهنگی را هم دارد.

۴۴- فرهنگ هماهنگی اساس ایجاد یکپارچگی سیاسی

ولی فرهنگ هماهنگی که دقیقاً برابر است با ابزارهماهنگ‌سازی

۴۵- مترادف بودن فرهنگ هماهنگی با ابزار هماهنگی

ابزارهماهنگ‌سازی شما باید یکپارچگی اجتماعی را بدهد. یعنی همدلی، همفکری و همکاری اجتماعی را، در سقف رفتارهای بزرگ ملی و یا در مقیاس رفتارهای بزرگ ملی بدهد. هرچند در رفتارهای ویژه منطقه‌ای اختلاف باشد یعنی در یک موضوعات و مسائل عمومی، همدل و هم‌نوا باشند. این تعریف محبت است.

(س) تا آخر خط هم، همین است؟

(ج) تا آخر خط هم، همین است.

۴۶- انسجام ملی به معنای همدلی، همفکری و همکاری در رفتارهای بزرگ ملی (در عین اختلاف در رفتارهای ویژه منطقه‌ای) حاصل ابزار هماهنگی

(س) پس ما در واقع رفتارهای ویژه منطقه‌ای را می‌خواهیم تا آخر کار به رسمیت بشناسیم.

(ج) رفتارهای منطقه‌ای وقتی بخواهد هماهنگ شود باید انعطاف پذیری نسبی را بپذیرد نمی‌تواند تا آخر خط متصل بر قوم خودش باشد. اگر بنا باشد که به نسبت بپذیرد، محدودیت اعتقادات آنها، بزرگترین مانعشان است. بعد محدودیت افکارشان و بعد محدودیت عملیاتشان، که آنها به صورت جامعه‌ای گره‌دار در مقابلشان می‌آورد. حال، گره‌ها را باید باز کنیم. گره یعنی مشکل و بن بستهای هماهنگی.

۴۷- ضرورت انعطاف پذیری رفتارهای منطقه‌ای برای هماهنگ شدن در رفتارهای ملی

(س) یعنی ما مانع را چه چیزی می‌دانیم؟ یعنی به میزانی که اینها رفتار، اعتقادات و رسوم ما را نپذیرند، اسمش را مانع می‌گذاریم؟

(ج) موانع هماهنگی شما یک چیزهایی باید باشد، که مانع تکامل خود آنهاست. و الا نباید مانع محسوب بشود. مقدور باید محسوب بشود

۴۸- یکی بودن مانع هماهنگی اقوام و ادیان با نظام، با آنچه مانع تکامل خود اقوام و ادیان است

ما به چیزی مانع می‌گوییم که نا هنجاری‌های نهادینه شده‌ی اجتماعی باشد. معنای نهادینه شدن اجتماعی یعنی در ارتباط اجتماعی حضور دارند نه حضور موردی.

حضور ساختاری دارند. یعنی بنیان دل‌بستگی‌های اعتقادات آنها، تفکر آنها و عمل آنها مجموعه رفتار پذیرفته شده‌ی اجتماعی را تحویل می‌دهد، که آن پذیرش‌ها چه نسبت به اشخاص که مدیریت آن بخش را دارند، مثلاً یک روحانی است، که مدیریت یک دسته امور دینی را دارد. یک رئیس قوم که مدیریت یک بخش را

دارد. مدیریت فرهنگی باشد، سیاسی باشد، و یا اقتصادی باشد. روابط پذیرفته شده‌ای دارند. این را دیگر ما هرگز نمی‌گوییم یک ناهنجاری موردی، که دستگاه قضا می‌تواند حلش کند.

می‌گوییم یک رفتار و ساختاری که پذیرفته شده در بافت روابط اجتماعی آنجا هستند، از روابط پذیرفته شده هستند و مراجعه دارند. به رسمیت شناخته می‌شوند. نیروی انسانی می‌گیرند و پرورش می‌دهند و مثل خودشان می‌شوند. مثلاً: در اویش، مخصوصاً در کردستان در اویشی هستند که اینها مرتباً نفر جذب می‌کنند، جزء شان می‌شوند. و یک سری تمرینهای خاصی به آنها داده می‌شود، یک سری افکار هم به آنها داده می‌شود که دارای یک دسته از کارآمدها می‌شوند که آن کارها در جامعه، منزلت پذیرفته شده‌ای دارند و مردم برای حل کارهایشان به اینها رجوع می‌کنند.

مثلاً کسی مشغول کسب بزازی است. عوض اینکه برود دنبال مرغوبیت کالا یا ارزان بودن قیمت یا خصوصیات تکنیکی تا خدمات خودش را بهینه بکند می‌رود سراغ فلان درویش آن هم به او یک سری دستورات را برای رونق کارش می‌دهد.

این نهادینه شده در جامعه، و پذیرفته شده که آدم برای کارهایش برود نزد این درویش. احیاناً [این را در حاشیه مطلب عرض می‌کنیم] کارش هم رونق پیدا می‌کند. یعنی چه رونق پیدا می‌کند؟ خوب دقت کنید در این حرف. یعنی یک نحوه‌ی ارتباط روانی، بین این بزاز و بین این قطب درویش برقرار می‌شود، که این قطب به هر میزان نفوذ روحی داشته باشد در آن جمع، به این شخص آنها غیر مستقیم رجوع می‌کنند. هرچند تحلیل خود قطب هم، این مطلب نباشد. تحلیل این مرید هم، این نباشد. از نظر شما که می‌گویید چرا رواج پیدا کرد بازارش؟ چرا مشتری‌هایش زیاد شدند؟ می‌گویید کسانی که تحت الشعاع نفوذ روحی این قطب هستند، ناخودآگاه خرید هایشان را از ایشان می‌کنند،

ولو گران‌تر بدهد، بازار این رواج پیدا می‌کند پس خدماتش بهینه نشده، بازارش رونق پیدا کرده. ایشان مرید می‌شود. نیاز می‌دهد، خرج می‌کند، این آقا پنجاه تایی دیگر مثل خودش را پرورش می‌دهد. حوزه‌ی نفوذ اراده ایشان، به وسیله مبلغ‌هایش توسعه پیدا می‌کند. ما می‌گوییم این قوم یک بافتی دارد. مخصوصاً در کردستان اینطوری است. در کردستان مثلاً روی ریاضاتی که می‌کشند، چاقو را داخل می‌کند رد ماهیچه اش و در می‌کند و از آنطرف در می‌آورد و خون هم نمی‌آید.

خود این قطب هم باورش هست که یک چیز خارق‌العاده دستش هست. اصلاً صحبت این است که آدم وقتی که ریاضت کشید و ممخض شد، می‌تواند چنین کاری بکند و این هم، کار مهمی نیست. می‌گویید چرا کار مهمی نیست؟ می‌گوییم: این در چند جا از نظر قاعده‌مندی، شکست می‌خورد ۱- حل مشکلات تکامل را نمی‌تواند بکند. بعبارت دیگر موضوع اگر توسعه وحدت باشد، توسعه تکامل باشد (یکپارچگی مرتباً، دائم افزا بشود) این در آنجا مرد میدان نیست.

۲- زبان ندارد، قدرت تحلیل درست از خودش را هم ندارد. می‌گویید: نه، زبان دارد، درس می‌دهد، پنجاه تا جزء خودش. می‌گویم. نه، زبان تکاملی ندارد. زبان تکاملی داشتن، معنایش اینست که مرتباً در افق‌های جدید، اصطلاحات جدید داشته باشد. کارآمدی‌های جدید در هماهنگ سازی رفتارهای روحی، ذهنی و عینی جامعه داشته باشد. بتواند بنیان جامعه‌اش را بر پرستش خدا قرار بدهد. هر گونه پرستش دیگری را که می‌آورد، ولو پرستش نسبت به اسماء، او را قطعاً در محدودیت تاریخی قرار می‌دهد. یعنی اجتهاد را در اصول اعتقادات توصیفی‌اش نمی‌پذیرد. در استنباطش نمی‌پذیرد. در عمل هم نمی‌پذیرد. بنابراین، توسعه تفاهم هم ندارد. چون توسعه تفاهم ندارد، حتماً از کفار شکست می‌خورد (آسیب پذیر است) از کدام کافر؟ از کافری که توسعه‌ی تفاهم در کفرش دارد. یعنی به عبارت امروزی‌ها، دگراندیشی را کفار دارند مثل: از این تئوری برویم تئوری دیگر، از این تئوری برویم تئوری دیگر.

هر چند محور واحد و جهت واحد ندارند. چون بخاطر دنیا هست (یعنی چه؟) یعنی را که مرتباً می‌خواهند پی‌گیر باشند، (توسعه رفاه مادی هست) و توسعه رفاه مادی، شیبی که باید برایش ایجاد بکنند (انگیزه). او انگیزه پرستشی است که حرص را در او، ضرورت طبقاتی بکند. بنابر این نهادهای هماهنگ سازی جهانی هم، بنیانش بر تنازع است، نه بر وحدت (بن بست دارد) اینها هم بن بست دارند. ولی بن‌بست‌های آنها در عمقی عمیق‌تر که امکان تحریک بیشتری به آنها داده حال آنکه بن بست اینها خیلی سطحی‌تر رو می‌شود و قدرت مقاومت هم آنقدر ندارد.

خوب بنابراین ملاحظه کردیم که آنجا در هر قومی یک ناهنجاری‌هایی وجود دارد البته ناهنجاری‌های یک جریان تکاملی درساختار اجتماعی‌شان. بنابر این هماهنگ سازیها، باید این ناهماهنگی‌ها را به نسبت، در درون خودش حل کند. البته نه با تحمیل، تحقیر بلکه با زمینه‌سازی برای تکامل، بستری مهیا کنند که خودشان با میل حرکت کنند تا به محوری برسند که بتوانند حبّ را اساس نظام اجتماعی‌شان بکنند.

۵۱- حل شدن ناهنجاریهای اجتماعی با ایجاد زمینه برای تکامل اختیاری اقوام و ادیان در جریان هماهنگ سازی

(س) حاج آقا شیوه‌ای منحل‌سازی، یک حرف است که می‌فرمائید تحمیلی نباشد. ولی اینکه مرز این منحل سازی تا کجاست؟ یک حرف دیگری است. یعنی مرز منحل سازی می‌خواهد تا آنجائی برود که به انحلال کامل بیانجامد و غلبه‌ی یک فرهنگ و یک دین و یک قوم بر بقیه؟ یا اینکه می‌خواهیم بگوییم که نه، احترام متقابل بین ادیان و اقوام را تا آخر حفظ می‌کنیم هر چند شکل و محدوده‌اش تغییر می‌کند؟ به تعبیر شما انعطاف پذیری در آن حفظ می‌شود.

(ج) سوال مهمی است که آیا در جریان تکامل تاریخ به وحدت می‌رسیم؟ حتماً می‌رسیم یعنی به عبارت دیگر، هیچ دینی باقی نمی‌ماند در جریان تکامل تاریخی الا یک دین،

۵۲- از بین رفتن سایر ادیان و باقی ماندن یک دین در جریان تکامل تاریخی

(س) حال در تکامل تاریخی هم اگر چنین اتفاقی بیفتد، معلوم نیست ما موظف به آن باشیم.

(ج) سوال اینست که در جریان تکامل تاریخی که می‌خواهند این اتفاق بیفتد، مرتباً وابستگی ادیان، در یک طیفی قرار دارد که هرچه دورتر از حق باشد تدریجاً سست‌تر و هرچه نزدیک‌تر به حق باشد تدریجاً منسجم‌تر و محکم‌تر می‌شود.

(س) منسجم‌تر می‌شود، یعنی اینکه قدرت مقاومتش در مقابل اسلام شیعه بیشتر می‌شود.

(ج) عرض می‌کنم. هرچه پذیرای شیعه بودن بیشتر است، وحدت روابط داخلی اش هم بیشتر است. و هرچه دورتر از شیعه هست، وحدت روابط داخلی اش تدریجاً از بین می‌رود.

(س) به همان میزانی که نزدیک‌تر است و روابط داخلی اش بیشتر است، شکنندگی اش کمتر است.

(ج) هرچه که نزدیک‌تر به شیعه می‌شود، شکنندگی اش کمتر می‌شود، تا آنکه می‌رسد به خود شیعه و مثلاً عرض می‌کنم به چیزی که نمی‌پذیرد.

(س) و کمتر هم برای ما بحران‌ساز است.

(ج) برای ما کمتر بحران‌ساز است. یک وضعیت داخلی دارند، یک وضعیت بیرونی دارند. وضعیت داخلی آنها به نسبت، با ابزار هماهنگ‌سازی ما، تبعیت می‌کنند از وضعیت خارجی ایشان.

۵۳- سست شدن تدریجی ادیان دور از حق و منسجم‌تر شدن ادیان نزدیک به حق در جریان تکامل تاریخی

بنابراین ما احترام به ادیان‌شان می‌گذاریم. احترام به رسوم قومیشان می‌گذاریم. ولی این احترام به این معنی نیست که آنها را به حقیقت، باور داریم.

(س) یعنی دقیقاً همین احساس متقابل هم که داشته باشند، همین مانع‌انجام هست. این مانع را چطوری می‌خواهیم برداریم؟

ج) مهم ترین مطلب این است.

س) یعنی آنها ته دلشان اینست که شیعیان می خواهند ما را بر اندازند. ما هم ته دلمان، اینست. این خودش مانع است و بزرگترین سد.

ج) در عین حالی که در مسائل بزرگ، ما با آنها کار می کنیم و آنها هم با ما.

س) این مانع، هنگامی کم کم احساس خطر در هویت خودش می کند وقتی که اوج می گیرد، باعث می شود که در مسائل بزرگ هم شورش کند. یا اینکه بخواهد دامنه. . .

ج) مهمترین مطلب اینست که این هویت خودش را همین باید بداند یا نه؟ تعریف خودش را مرتباً به تعریفی کاملتر برساند، یا روی تعریف خودش ثابت باشد؟ ما تنها چیزی را که عوض می کنیم همین است. که خودش را برای خودش، تکامل یاب می کنیم. و در واقعاً مسائل تکاملی اش با او همراهی می کنیم.

س) سؤال در نوار مفهوم نیست.

ج) یعنی ایشان وقتی که حس می کند باید در روابط اجتماعی اش اجتهاد بکند، اگر نکند، عقب می افتد.

۵۴- طالب تکامل نمودن اقوام و ادیان و همراهی با آنها در این تکامل، عامل انسجام ملی

مهم اینست که در مسأله‌ی هماهنگی چیزی را که می فرمائید، تکامل، موضوع هماهنگی می شود. وحدت را که می خواهیم درست کنیم، وحدت و یکپارچگی را بر پایه چه چیزی می شود درست کرد؟ تکامل مسئله‌ای که آسیب پذیری را در صورت تحجر نشان می دهد یعنی آسیب پذیری چه موقع بالا می رود؟ وقتی تحجر باشد. آن وقت آسیب پذیری و حل، دورنمایی است که هیچکس نمی تواند بپذیرد. نه ما و نه دیگران. پس از اینکه این مطلب تمام شد [ابزارهایش را بعداً صحبت می کنیم] باید پیش خودمان، استراتژی وحدت ملی، معلوم باشد.

خوب بنابراین مسئله تکامل، مسئله‌ای است که باید وحدت آفرین باشد و این را و حس بکنند باید بدانند که در سنی گریشان، اگر بخواهند تکامل پیدا بکنند بهتر است که تکاملی پیدا نکنند.

حتی زرتشتی باید در زرتشتی‌گری بگوید اگر بخواهم تکامل پیدا کنم، دوستی بهتر از جمهوری اسلامی ندارم. یعنی تکامل دینی، باید خودش را رهین تکامل جمهوری اسلامی بداند. یعنی تکامل شیعه در عین حالی که بالندگی‌اش و توفندگی و افقش بسیار بالا سست و هیچ کدام از اینها پر به او نمی‌کشند، ولی همه اینها را می‌تواند دستگیری کند.

(س) در این هم ظاهراً تناقضی هست.

(ج) عرض می‌کنم. می‌گوید شما تکامل در سطح الف را نمی‌توانید پیدا کنید. در سطح "ب" هم نمی‌توانید پیدا کنید. ولی در سطح "ج" می‌توانید تکامل پیدا کنید.

۵۶- وابستگی اقوام و ادیان در تکامل خودشان به جمهوری اسلامی عامل انسجام ملی

اول این می‌رساند به آنها که اگر تکاملتان، تکامل غربی باشد، هیچ چیز برایتان باقی نمی‌ماند. سطح "ج" هم باقی نمی‌ماند. تکامل حول مذهب باقی نمی‌ماند، ما تکاملمان حول مذهب است. این اولاً. یعنی حول چه چیزی؟ حول خداپرستی. در تکامل ما ایثار معنی دارد نه استثنا. استثنا، طلب فداشدن دیگران برای خود است. تکامل ما بنیانش بر حرص نیست. بنابراین تکامل مادی شما را به نسبت می‌پذیرد شما به هر میزانی که دیتان قادر باشد بر تولید ایثار، در دستگاه ما جا دارید. انسجام خودتان هم بهتر می‌شود. و وحدت ادیان مختلف، جز بر این پایه ممکن نیست. می‌گویند: تو می‌توانی مرید خودت را طوری بار بیاوری که بخاطر این سازمان، بگذرد. فدا بکند یک مقدار از سودش را دستگاه پرورش اخلاقی دارید؟ بکار بگیرید. ولی دستگاه پرورش اخلاقی نمی‌تواند تحمیل محرومیت بکند. اجتهاد بکند. روابط سنتی شما نمی‌تواند به عنوان مانع، تلقی شود. یعنی اموال، یا اختیارات و یا اطلاعاتی را، از یک دسته به نفع دسته‌ی دیگر حل کند. خوب

اگر ما خوب دقت کنیم که ما تکامل مادی محض، بدلیلی که در او حرص است [هرچند اینها را می‌تواند از قومیت خودشان هویثشان را خارج کند. و مثلاً یک کرد برود سرمایه دار بشود و از آن رفاه بهره‌مند بشود] قومیت و دین آنها را مطلقاً خواهان نفی است. حال آنکه ما نفی فقط محدودیت‌هایی که تحمیل و تحقیر، تحقیر سیاسی، تحمیل سیاسی، تحقیر اقتصادی و فرهنگی می‌کند آنها را فقط می‌خواهیم.

(س) باز هم وارد شدیم در اعتقاداتش و می‌گوییم: ریشه‌اش آنجاست. حال آنکه بعد می‌گوییم اعتقادات؟ (ج) ببینید ریشه اش را ما در یک سیر می‌بریم آنجا، بعد هم شما تا هر کجا که توانستی اجتهاد بیاوری و حفظ کنی، آنرا حفظ کن مسیحیت توانست پروتستان را بیاورد. می‌گوییم به شرط این که بتواند، تعبد را حفظ کند. نه اینکه کاتولیک بگوید. تعبد تحجر مآبانه. پروتستان بگوید: عدم تعبد، مطلقاً. این ناهنجاری را ما خودمان کمکش می‌کنیم که بر طرف شود. ده تا آیه از ایثار رسیده که این ده تا یقینی است. در همین‌ها متعبد باش. ما هم قبول داریم که به یک سطح وسیع نرسیده‌اید. ولی اینطوری نباشد که آنکه می‌آید، پروتستان را انجام می‌دهد، نظرش این باشد که دیگر تا خط آخر، دین را کنار بگذارد. اگر آن‌طور عمل کنی، نمی‌توانی جهان سرمایه داری تو را له می‌کند پس ما مشاوری امین، برای همه‌ی ادیان هستیم.

(س) که باحفظ دین و قومیت خودشان، نارسایی‌های در بافت خودشان را حل می‌کنند.

(ج) شروع کنند به حل کردن.

حالا، یک تعصبات خاصی سنی‌ها روی شیخین دارند که نباید آن اندازه تعصب داشته باشند. برفرض اینکه بنا باشد که شیعه نشوند، ولی اینکه بخواهند مثلاً آنها را هم رده‌ی سنت رسول خدا (ص) بیاورند، چنین چیزی می‌شود. مثلاً باید به سنی گفت بیا بین از مجموعه آیات، چه چیزهای یقینی را خودت می‌توانی درک کنی؟ حال آنکه در کتاب با شما مشترک هستند. گفته «لن يجعل الله للكافرين على المسلمين سبيلاً»

این واضح است و نمی‌شود اینرا حاشیه زد.

۵۸- مشاوره دادن در حل عوامل محرومیت با حفظ دین و تقویت خودشان عامل انسجام ملی

حال، موضوع وحدت، یکپارچگی است وحدت اجتماعی یعنی چه؟ موضوعش چه چیزی است؟ بر پایه‌ی چه چیزی هست؟ محور انسجامش چه چیزی است؟

۵۹- ضرورت تعیین موضوع و محور وحدت و انسجام ملی

موضوع را که می‌خواهیم تعریف کنیم به یک دسته از ویژگی‌های یا خصوصیات که یعنی وحدت بر اینها استوار نمی‌شود. و که اساسش این اینست که بر ترس استوار نمی‌شود. بر حرص طبقاتی و انگیزه حرص، استوار نمی‌شود. بر تحقیر و تحمیل که نتیجه‌اش است استوار نمی‌شود. اینها را هم البته می‌آورید مثلاً ترس سیاسی، ترس اقتصادی، ترس فرهنگی، همین‌طور حرص و حسد را هم می‌آورید. اینها را می‌گویید که بر این بنیان‌ها جامعه نمی‌تواند، وحدت و انسجام پیدا کند. اختلاف را هم تشریح می‌کنید.

۶۰- استوار شدن وحدت بر ترس (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی) حرص، تحقیر، تحمیل

وحدت و اختلاف آنوقت اختلاف‌هایی که پیدا می‌شود برای آنها یک پایه‌های اساسی در جوامع که بگویید اساس اختلاف‌ها سر چه چیزهایی می‌تواند باشد؟ آنوقت سر عقاید یک دسته از اختلاف‌هاست، سر افکار یک دسته از اختلاف‌هاست، سر مطامع مادی، یک دسته از اختلافات است. ریشه‌های روانی، ریشه‌های ذهنی، ریشه‌های عینی، عنوان اینها، ریشه‌ها و اساسهای یک اختلاف پیدا شده بین قومیت‌ها است.

یک سری مثال می‌زنیم. ریشه‌های مثلاً مطامع عینی، مثل اینکه قومی باشد یک یک دسته از امکانات طبیعی را به خودش اختصاص داده و سر این موضوع برخوردهایی با اقوام دیگر کرده. اختلاف‌های ذهنی، نتیجه آنجاست که قدرت تفاهم به دلیل تحقیر و تحمیل‌هایی را که کم بوده و محدودیت‌هایی که ایجاد شده، اختلاف جوامع را بوجود آورده. یعنی به عبارت دیگر ترس علت گسیختگی وحدت اجتماعی می‌شود.

تحمیل علت گسیختگی می‌شود تجهیل، تکفیر علت گسیختگی می‌شود.

۶۱- ریشه‌های روانی، ذهنی و عینی عوامل اختلاف (تمثیل)

این اختلافاتی که وجود دارد در اقوام [حالا روبه رو هستیم با آنها] آنها را می‌خواهیم به وحدت برسانیم. به وحدت که برسانیم، دو پایه، مفروض دارد.

اولین قسمت، این که وحدت باید در جریان تکامل واقع شود. و الا نمی‌شود وحدت ایجاد کرد. دو پایه برایش امکان دارد ۱- پابر پایه خاستگاه وحدت برسر توسعه مادی باش، که قبلش می‌شود بحث تکامل را کرد.

و گفت تکامل، قهری است و در دو جهت، امکان پذیر است. یکی تکاملی که مبنا و هدفش، مادی باشد، هرچند از عوامل دینی، قومی، فرهنگی و بقیه، به عنوان وسیله، استفاده کند. ۲- یا وحدت، مبنا و منتهایش، الهی باشد و از سیاست، فرهنگ، اقتصاد، تکامل و بقیه استفاده کند و آنها را وسیله قرار بدهد.

۶۲- تکامل (مادی یا الهی) محور وحدت و انسجام ملی

نوع اول که دین را وسیله قرار می‌دهد و دنیا را محور قرار می‌دهد و پرستش را دنیایی می‌کند، مجبور است که حرص را بپذیرد چون در مورد دنیا است. جریان انگیزه‌اش اجتماعی را هم (اینها را نمی‌دانم می‌شود در ضمیمه بیاورید؟ در تعریف بیاورید؟ در متن بیاورید؟ نمی‌دانم تا چه اندازه می‌شود رئوس را در متن بیاورید؟ ضمیمه را هم ارجاع بدهید یا در پاورقی اشاره کنید، که اینها در جای خودش باید بررسی شود]

۶۳- حرص به دنیا محور انگیزش اجتماعی در تکامل مادی

بعد می‌گویید که منبای تکامل دینی، هماهنگی سازی باید باشد. هماهنگی باید باشد و توسعه هماهنگی. باشد توسعه هماهنگی در اعتقادات، استنباطات و اجراء. این توسعه هماهنگی دینی در سه سطح، باید قدرت بکارگیری همه ابزارها را داشته باشد. در سطوح مختلف، حساب شده، ما ابزارهای فیزیکی غرب را، در عالیترین شکلش بکار می‌گیریم در کارهایمان، ولی در سطح خاصی، و به مقصد خاصی. در الگوی

تخصیصش صحبت داریم بعد در حاصلش، یک جدول طبقه بندی برای ارزیابی آنها می‌دهید و یک پیشنهاد می‌دهید برای اینکه ما مدل کلی را الان می‌دهیم، مدل خاص جزئی آسیب شناسی، کنترل و هدایت، و بعد پیشنهاد ما این است که کار وزارت کشور، هماهنگ سازی خدمات دولتی است در هر منطقه، متناسب با الگویی که به وحدت اجتماعی می‌رساند. مثال هم یک کمی می‌زنیم و جزوه تمام می‌شود.

۶۴- هماهنگی اعتقادات، استنباطات و اجرا بر محور خدا پرستی در تکامل الهی

س) جمع‌بندی کارمان این می‌شود که ما کل طرح دو تا فاز می‌کنیم طرح شماره یک (اینکه: اگر الان خود این مجموعه را بتوانیم در این مدت تنظیم کنیم این مدت می‌شود فاز یک ما. و الا باز هم اینرا محدودترش می‌کنیم. ولی این شکلش مطلوب است. که الان، همین طور که فرمودید، بحث تعریف انسجام، ملی و ارتباط قومیت‌ها و ادیان، با انسجام ملی و تحلیل همین مجموعه‌ای که فرمودید که محور انسجام، چه چیزی می‌تواند باشد چه چیزی نمی‌تواند باشد و رابطه ادیان و قومیت‌ها با این، یک مرحله بحث است. دوم اینکه ایجاد انسجام، احتیاج به ابزار هماهنگی دارد. غیر از اینکه پرستش می‌شود. حال، این پرستش را که مثلا می‌خواهید اعمال بکنید یک محوری برای هماهنگی دارید و می‌خواهید بر اساس این محور هماهنگی، هماهنگ کنید که احتیاج به یک ابزار هماهنگ کننده دارید. اینجا که می‌رسیم، می‌آییم سراغ اینکه، حالا ابزار هماهنگی چیست؟ در واقع، مرحله دوم، باید ابزار هماهنگی یا ابزار انسجام ملی را ارائه دهیم، که اینجا همان مطالبی را که به عنوان پراکنده همان اول بحث بیان شد، که ما در سطح دینی، علمی و اجرائی، آن هم با شاخصه‌هایی که هرچه بتوانیم تفکیک کنیم، چه عواملی را، عوامل ارزیابی و کنترل قومیت‌ها می‌دانیم؟ و هدایتشان را به سمت تکامل، به صورت یک مدل، جدول، و یا یک نظام شاخصه‌ای بتوانیم تنظیم کنیم، البته یک کمی منظم‌تر و مشخص‌تر. سوم اینکه بگوییم بر اساس آنچه تا حالا گفته شد، یعنی آن تألیف، نسبت به انسجام ملی و این مدل، سیاست‌های اصولی را که پیشنهاد می‌شود در جهت بر خورد با قومیت‌ها و انسجام

ملی، چیست؟ که همان مطالبی را که در ادامه صحبتتان فرمودید و سه مرحله کردید که ما سیاست استراتژیک کلی مان، مقوم (انهدام) اینها نیست. بلکه معنایش این است و همین توضیحاتی که فرمودید.

(ج) تکامل اینها و به عبارت دیگر، دوست اینها باید شناخته شود. در اینکه بگویند که اگر بنا است دین [؟] پوسته اش را حفظ کنید. نمی‌گوییم پوسته را از بین ببرید.

(س) ولی به معضلاتان توجه کنید و سعی در رفعش داشته باشید.

(ج) ولی معضلات را ملاحظه کنید که نمی‌توانید در جریان تکامل، مریدهایتان را حفظ کنید، و به تفاهم برسید، شخصیت‌های مذهبی شان را هم احترام می‌کنید و نگه می‌دارید. یعنی دارید به آنها نرم افزارهای اطلاعاتی و علمی کافی و لازم را می‌دهید به آنها نشان می‌دهید که تعصبات جاهلانه را ایجاد کردن در جایی که دانش و دانشمندی رسم می‌شود، تا یک حدودی شما می‌توانید در اویزش را از رفتن و درس خواندن ممنوع بکنید ولی تا یک حدودی نمی‌شود. البته باید سقف برایش زد. مثلاً گفت، در چهار سال اول، باید ما دوکار را بکنیم. یکی آنها را به نسبت مصرفی بار بیاوریم و یکی دیگر، همراهش الگوها و دستگاه خودمان را که باید هدایت کند، خوب رویش کار کنیم. درعین حال که آن مصرف را باید از طریق علمایشان به آنها بدهید. یعنی بپذیریم موجه شدن علمایشان را.

سپس، نرم افزارهای اجتماعی را و فراگیریش را یاد بدهیم (روابط اجتماعی و علل محرومیت‌ها)، دسته روشنفکرشان درست می‌شود. آنها تقویت می‌شوند. دوباره برمی‌گردیم و اینها را تقویت می‌کنیم و می‌گوییم:

باید اجتهادتان را تغییر بدهید. یعنی یک حالت رفت و برگشت بین عینیت، ذهنیت و اعتقادشان هست.

(س) ما در این قسمت سوم که بیان سیاست‌های اصولی برای برخورد با ادیان و قومیت‌ها است، این حجم مطلبی را که الان فرمودید، فکر می‌کنم کفایت کند. ولو یک بازنگری بشود و چیزهایی احیاناً به ذهنتان بیاید

که اضافه می‌شود.

منتهی الان اگر فرصتی باشد که هر وقت صلاح بدانید، مکمل کار خواهد شد،

ج) قمست کردن مدل؟

س) بله، خود آن قسمت مدل است. و در قسمت اول باید مسئله انسجام ملی، تحلیل خود این پدیده، که ربط قومیت‌ها و ادیان با ایجاد انسجام ملی چیست؟ ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی قضیه در خود مسئله

قومیت‌ها و ادیان، یک موضوع فرهنگی است که دارای سه بعد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی است؟

یک موضوع سیاسی است، که دارای سه موضوع سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است؟ این را یک مقداری بیشتر اصل موضوع و پدیده را بازش بکنیم، که چه تأثیرات اجتماعی دارد؟ در جامعه بر اینکه خود مدل را یک مقدار کاملترش بکنیم. که بحثمان در این مرحله تمام است.

ج) انشاءالله. به حضورتان عرض کنم که، پس ما چیزی را که فعلا رویش فکر می‌کنیم، ربط است برای اینکه آن قسمت دومی را که می‌فرمایید که عبارت از مدل می‌باشد، باید فهرست مدل را بیاورید، تا من متناسب با آن به صورت تطبیعی مثال بزنم یعنی مثلا نوشته‌اید آنجا: دینی پژوهشی فلان، من بگویم، جای پژوهشی می‌توانید این را بگذارید.

س) آن، خدمتتان است [در اختیارتان می‌باشد] ما هم جدولش را دادیم و هم جزوه‌اش را که خدمتتان وجود است.

سیاست برخورد با قومیتها و ادیان

۱- مدل مطالعه عینی قومیتها و ادیان موضوع بحث جاری ۲- وحدت موضوع قومیتها و ادیان

۳۱۶۹

جلسه ۳

س: موضوع بحث را یک بار دیگر مطرح بفرمایید.

ج: موضوع بحث درباره‌ی این است که ما یک نظامی را برای مطالبی که باید طبقه بندی تا مسئله قومیت و ادیان را بتوانیم یک مطالعه‌ی عینی بکنیم، البته برای ما قومیت و ادیان یک چیز محسوب می‌شوند، دو چیز نیستند.

برای چنین کاری، تعریف ما از قوم این است که قوم در حقیقت یک جامعه‌ی کوچک است، نهایت یک فرق مختصری، در تفاوت با جامعه، عرض بکنیم.

در حقیقت، قوم جامعه‌ی ای است نژادی که گسترش فرهنگی آن یک طوری نیست که نژادهای دیگر را متأثر و ملحق به خودش بکند. پس قوم یک جامعه‌ی ایست که به یک معنی از نظر تئوری، فلسفه‌اش عام نیست. فلسفه‌ی آن، قدرت جامعیت اقوام مختلف را ندارد.

ما اگر چنین جامعه‌ی ای فرض بکنیم که قدرت هماهنگ سازی اقوام مختلف را ندارد، لزوماً جغرافیای این مسئله را ایجاد نمی‌کند لذا اصل دانستن مسایل جغرافیایی در جوامع قومی یک مسئله‌ی تمامی نیست.

یک، بحث دیگر در علل پیدایش قومیت هاست که بزرگ ترین مطلبی که می‌توانیم ذکر بکنیم، تحمیل محرومیت‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، منشأ یک انسجام خاص قومی می‌شود هر چند که از نظر تئوریک تئوری طرح جامعی نباشد، تئوری جامعی نداشته باشد یعنی فلسفه شان یک فلسفه‌ی جامعی نباشد، به خلاف این که وقتی جامعه را یک قدم بالاتر ذکر می‌کنیم، از اقوام می‌بینیم، باید خواه ناخواه یک تئوری، ایجاد یک انسجام نسبی را بکند. پیدایش این مرحله (مرحله‌ی دوم) گاهی است که خود تفکیک قوما و قرار دادن آنها

در یک جامعه‌ی سیاسی جغرافیایی، به دلیل این است که یک جامعه‌ی بزرگ بالاتری است.

مثلاً جامعه‌ی جهانی، بعد از جنگ بین الملل جهانی دوم یک تقسیماتی انجام داده است. جامعه‌ی سوسیالیست یک دسته‌ای از اقوام را تحت یک پوششهایی آورده است. پس ما یک نبردهای سیاسی بزرگی در مقیاس جهانی داشتیم که حتماً فلسفه شان باید قدرت جامعیتش، ولو مادی از فرهنگ یک قوم بیشتر باشد، هم از نظر گرایش یعنی دنیا پرستی و سיעتری و عمیقتری را دارند، هم از نظر بینش فلسفی، هم از نظر قدرت اقتصادی و علمی به هر حال توانسته است که یک مجموعه‌ی انسان را با یک تحرکها و رفتارهایی را هماهنگ بکند و از آن یک جامعه‌ی بزرگ بسازد که حتی می‌تواند برای دیگران مرزهای جغرافیایی و سیاسی معین بکند. می‌تواند اقوام را بشناسد، برایشان برنامه ریزی بکند، برایشان حد و مرز را ثبت بدهند و ساختارهای سیاسی را ایجاد کند. همین هم منشأ یک دسته از خود باختگی‌ها می‌شود. البته آن تئوری که علت پیدایش یک جامعه‌ی جهانی می‌شود در صورتی که ظرفیت تاریخی لازم رانداشته باشد، مبتلا به ناهنجاریهای بزرگ در عمل مدیریت می‌شود. به عبارت دیگر صحیح است که بگوییم: مدیریت تکامل را نمی‌تواند به دست بگیرد، هر چند در وهله استیلا پیدا بکند، بگوییم تئوری آن با فطرت تکامل سازگار نبود

چون می‌خواهیم در مقیاس کوچکی که جامعه‌ی قومی است صحبت بکنیم پس وارد جامعه‌ی جهانی نشویم.

شاید بر عکس آن باشد یعنی علقه‌های منطقه‌ای باعث پیدایش قومیت می‌شود و یا اینکه محرومیتها باعث پیدایش قومیت می‌شود؟

ج: وقتیکه اینها از دستگاههای حاکم رنج می‌برند، برمی‌گردند و یک درون‌گرایی پیدا می‌کنند، در درون‌گرایی شان بزرگتر از مقداری که لازم است بهاء می‌دهند یعنی تحقیرها علت پیدایش عصبیت‌های قومی است و عصبیت‌های قومی عکس‌العمل تحقیر شدید است.

س: مثلاً در جامعه‌ی آسمان امروز، فرض کنیم کسی جامعه‌ی آسمان امروز را تحقیر نکرد ولی تا هنوز نسبت به قومیتها تعصب دارند.

ج: آسمان یک دوره‌ی قبل از پیدایش یک، تحقیر دارد که یک فلسفه‌ی قومی درست شده است، بر اساس آن یک انسجام مرحله‌ای بزرگ پیدا کرده است و توانسته در زمینه‌ی تکنولوژی و . . . پیشرفت بکند و غلبه‌ی نسبی بکند، ولی بازم ابزار هماهنگ‌سازی و مطالعه‌اش ابزار جامعی نبود، شکست خورد

س: در چه شکست خورده است؟

ج: در اینکه، از آنجایی که قایل به اصلاح نژادی بود، می‌خواست دنیا را بگیرد.

س: آن که قبل از برتری تکنولوژیک آنها بود.

ج: خیر، دقت کنید و ببینید که یک فلسفه به وجود آمده است، در اول کار دچار یک تشنگی و تحقیر است بعد عکس‌العمل آن تحقیر، یک انسجام و در بودن یک فلسفه نسبتاً در حد خودش قوی توانسته‌اند یک تحرک بزرگی را پی‌ریزی بکنند، ترقی کردند، پس از آن شکست خوردند. پس از شکست آثار آن فلسفه تا هنوز هست تحقیر دوم هر چند مثل تحقیر قبلی نبود ولی باز هم تحقیر شدند.

عکس العمل تحقیرشان این است که به نسبتی زیاد به قومیت شان عصیت پیدا کرده است.

اینکه اصولاً تا چه مقدار از وابستگی قومی صحیح است، مثل اسم است. نه بیشتر باشد اسم برای شناسایی است خارج بحث در پا ورقی عرض می‌کنم، اگر بنا بود که اسمها یکی بود شما اصلاً نظام اجتماعی نداشتید. ممکن نیست که نظام اجتماعی داشته باشید. اگر همه یک اسم داشتند، وقتی صدا می‌کردند، فهمیده نمی‌شد که چه کسی را صدا می‌کند. پس اسم حتماً باید مختلف باشد تا مسمای آن شناخته شود تا اینکه مثل دسته بندی بر اساس حروف الفبا امکان دسته بندی افراد پیدا شود تا اگر بنا بود که اسم مختلف باشد، ولی خصوصیت افراد مساوی باشد، باز هم امکان ساماندهی ممکن نبود. اسم اجتماعی برابر با اختلاف خصوصیت هاست. اگر اسم

اجتماعی برابر شد یعنی گزینش افراد برای کارهای مختلف، متناسب با نیازمندی روابط اجتماعی است، در قدم بعدی اختلاف استعدادها و اختلاف قابلیت ها است، اختلاف قابلیت ها و استعدادها انجام گرفت اسم مرتبه‌ی دوم یا اسم اجتماعی افراد معین شد.

اگر نظام اجتماعی بریک مبنای بزرگ یعنی مبنای که قدرت گسترش دائم افزا داشته باشد، اگر چنین نظامی باشد، باید محور وحدت آن چه چیزی باشد؟ باید محور وحدت آن، چیزی باشد که به او کرامت برمی‌گرداند. کرامت غیر از منزلت اجتماعی است. در کرامت شایستگی بالاتر از مرحله‌ی کسب قابلیت است، به عبارت دیگر قابلیت تاریخی می‌شود نه قابلیت اجتماعی.

معنای قابلیت تاریخی این است که : حق تولی و ولایت آن حول محوری که می‌تواند اداره‌ی تاریخ بکند حول او به وجود بیاید آن وقت در این دیگر، این قوم و آن قوم نیست. در آن سهم بودن در تاریخ تکامل هست، حتی اکتاب منزلتهای یک زمان به هیچ وجه نیست که قابلیت های اجتماعی لقب می‌گردد. قابلیت تاریخی قابلیت روحی است. اگر فرض بکنیم که در قابلیت روحی ما دو جهت اصلی و دو تا نقطه داریم،

یکی قرب الی الله تبارک و تعالی و دیگری بُعد از خداوند و سلوک حیوانی کردن یعنی خلافت حیوانی و خلافت ملکوتی، یک طیفی وسط آنها می‌بینیم، در این هرگز خصوصیت قومی نمی‌تواند وجود داشته باشد. این آیه مبارک را به خاطر داشته باشد: «انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلنا کم شعوباً و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم» ما شما را از یک زن و مرد خلق کردیم و خودمان شما را شعبه شعبه قرار دادیم، به رنگهای مختلف، به قبیله های مختلف لتعارفوا برای اینکه همدیگر را بشناسید، از قبیل اسم فردی و اسم اجتماعی می‌شود ولی هیچ کدام از اینها ملاک برتری نیست، برتری = ان اکرمکم عند الله اتقیکم.

حالا یادمان باشد که اگر نظام اجتماعی نباشد و اسم نظام اجتماعی وجود نداشته باشد، کرامت عند اللهی نمی‌تواند واقع بشود اگر ما بودیم و روابط اجتماعی وجود نداشت، ظالم و جنود آن یعنی کسی متقی نیست و نسبت به حضرت حق عاصی است، جنود نمی‌توانست درست بکند، حضور تاریخی نمی‌توانست پیدا بکند. حضورش، حضور موردی بود ولو در همه‌ی عمر عصیان می‌کرد، عصیان آن کمی موردی مکرر بود. نظام اقامه‌ی عدل و یا نظام اقامه‌ی جرم نمی‌توانست داشته باشد. سهم در پرورش هم نمی‌توانست باشد یعنی نمی‌توانست، سنت حسنه بگذارد یا سنت سیئه. همانطوری که می‌گویید، آواها را دسته بندی می‌کنم، حروف، حروف را دسته بندی می‌کنم سیاق حالا می‌توانم مفاهیم را انتقال بدهم، بعد از مفاهیم می‌آید بالاتر مفاهیم با روح بشر کار می‌کنند، حالا می‌توانم، انگیزه کسی را در جهت خیرات و شرور تحریک بکنم. می‌توانم نظام حساسیتها شان و نظام روحی شان را مورد طرف ارتباط قرار بدهم. ولی اگر مفاهیم نبود، محال بود که شما چنین کار بتوانید بکنید.

«بحث قومیتها»

مفاهیم به منزله‌ی روابط اجتماعی - منزلتهای متناظر - هستند. اگر این منزلتهای اجتماعی را نداشتید، محال بود که تقوی را در مشکل اجتماعی به وجود آورید.

س: پس نفس وجود قبيله يك امر نفسى نيست بلكه اينكه از عصبيت كشيده شود، يك امر نفسى است.

ج: اصل صحبت من در مورد اين بود كه آيا قبيله مطلق منفور است؟ يا مطلق مقبول است؟

محور قرار گرفتن آن، براي ارزش، پسند و تكنيك غلط است محور براي اينها نمى تواند قرار بگيرد. محور

چيزى مى تواند قرار بگيرد كه بتواند سر پرستى وعهده دارى يك تكامل را به دست داشته باشد.

س: كه دين است چه دين دنيا پرستى باشد و چه دين الهى باشد. نهايت، بنيان دين دنيا پرستى فاسد،

ناهنجاريهاى تاريخى آن ظاهر مى شود، ناتوانى آن براي انتخاب نسبت چنين موضوعى عظيمى، واضح

مى شود و مى شكند. تمدنهاى مادى كه شكسته شده، در تاريخ بسيار زياد است، بلكه مى شود گفت كه خط

سير تمدن غير انبيا، چيزى نيست جز، همينكه گرايشهاى دنيا پسندانه اى آمدند، ناهنجاريهايشان ظاهر شده،

شكست خوردند و كنار رفتند، يك گرايشهاى دنيا پسندى ديگرى به شكل ديگرى به وجود آمده، كه

قويترين آنها پرستش كل ماده است.

س: پس علت پيدائش قوميتهاهم بايد بگوئيم كه درجه قوميتى باشد قوميتى كه به شكل مثبت آن

مورد نظر است علت اين ممكن است محروميت نباشد، علتش حتى ايجاد تكامل در جامعه ويا به

تعبير شما ايجاد اختلاف اجتماعى باشد.

ج: اينكه پيامبران براي دعوت آمدند، دعوت به قوم نمى كردند دعوت به خداى متعال مى كردند، برترى يك

نژاد نسبت به نژاد ديگر در عهده پذيرى مسئوليتهاى بيشتريها مى كردند. مثلاً هم سادات در اسلام وهم

سادات در بنى اسرائيل وهم دسته اى كه در اين عيسويان سمت سيادتى داشتند، اينها مسئوليت شان را بيشتري

مى كند. اينطوري نبوده كه مسئوليت آن ها كمتر از ديگران باشد باز در مسئوليت شان حق به دعوت

خودشان محال است بلكه بايد دعوت الى الله بكنند پس اين مسئله در نظر ما باشد كه به صورت خيلى

كلى، دعوت قوم به خودش و اعلام برترى، ممنوع است سازگارى با تكامل و جامع بودن نسبت به همه

اقوام ندارند اولاً معقولیت ندارد، چون دعوت همه‌ی اقوام را نمی‌تواند بکند سر پرستی تکامل همه‌ی اقوام را نمی‌تواند بکند. طبیعی است که مشروعیت هم ندارد، چون جزء دعوت به خدای متعال، هیچ دعوتی مشروع نیست.

س: بنا براین ما هم در سیاست گذاری مان، نباید این وجه را تقویت کنیم یعنی نظام هم نباید طوری عمل کند که وجه تقویت شود.

ج: در سابق والان هم در قومه‌ها، قابلیت فرد تعریف می‌شود به نسبت فرد به بزرگترهای قوم، یعنی روابط قومی، کلاً شاخصه‌های گزینش مسئولیت‌ها هستند، حداقل یکی از شاخصه‌ها به حساب می‌آید. نمی‌آیند بگویند که چه کسی مهندس بهتری است؟ چه کسی در این قوم می‌تواند عهده دار مهندسی بشود، اگر خواستند مهندسی را از قوم دیگری استخدام کنند، باید زیر نظر او و تحت مدیریت او انجام بگیرد. ولی الان اشل گزینش درست می‌کنند اشل استخدام درست می‌کنند، یک مجموعه خصوصیتی که فرد می‌تواند بر اساس آن خصوصیات وارد یک دستگاه، بشود و بر اساس یک جدولی هم می‌تواند، احراز یک ستمی را بکند. برای بالا بردن قابلیت، شرط، اصلاً هیچگونه قومیتی شرط نیست.

س: قابلیت چی؟

ج: قابلیت ذهنی را بالا ببرد برای فرد در حضور یک منصب اجتماعی اما یک چیز دیگری وجود دارد. در نظام فعلی مدیریت جهان، درست که مقدرات به صورت قومی توزیع نمی‌شود ولی جامعه زیر ساخت دارد

زیر ساخت آن بر مبنای مثلاً نظام سرمایه داری (اصل بودن سرمایه)، توزیع مقدرات امکانات برای احراز منصبها، تسهیلاتی را برای یک دسته ای درست می‌کند. امکانات تحصیلی درجه یک، امکانات بهداشتی امکانات ورزشی، امکانات بهزیستی و به پروری. دست که بکعبه هست و دست بکعبه نیست صرف نظر از

جمهوری اسلامی ایران، تحمیل جهل الان کار اینجا این که برای همه جا دانشگاه درست کرده اند، این متناسب با نظام سرمایه داری نیست.

س: کار کجا؟

ج: کار نظام جمهوری اسلامی ایران که تا روستاها دانشگاه درست کرده است. این متناسب با سطح تولید و تکنولوژی ایران نیست. اگر آسمان که این همه سواد دارند ولی سواد در آنجا هم یک نحو طبقاتی شده که به کارگیری عموم (آنهايي که با سواد هستند، باز سقف دارد، حساب دارد) از هزار نفر که یکی از آنها داخل دانشگاه برود، تازه آنهايي هم داخل رفتند تا برسند به دکترا، خیلی راه دارند، آنهايي که دکترا میشوند بخواهند به طرف فوق تخصص بروند، به این آسانها نیست سرمایه فیلتر است و زیر ساخت اجتماعی را بر اثر مقدماتش توزیع کرده است.

حال اگر بنا شد که بگوئیم در نظام سرمایه داری، طبقات در توزیع مقدمات اساس هستند، ایجاد فرصت برای احراز قابلیت، نه اینکه کسی که بچه‌ی سرمایه دار نباشد هرگز نمی‌تواند در دانشگاه تخصص برود اینطوری نیست ولی مسابقه هم طراز و هم وزن نیست.

کسی دارای استعداد خیلی بالائی باشد، می‌تواند از امکانات استعداد پایین تری که دارای سرمایه هست برخوردار شود.

و (تازه) هر دوی آنها در خدمت سرمایه در بیاند، و هر دوی آنها یا مثلاً متخصص بشوند و یا مدیر عامل، اما بچه‌ی سرمایه دار می‌تواند بدون اینکه هیچ یک از کارها را انجام بدهد، نه درس بخواند دو راه برایش هست که در مدیریت حضور شخصی داشته باشد و دیگری حضور مالی داشته باشد، پولش در شرکت هست پولش در بانک هست، ربای آن را می‌گیرد و اگر پولش از یک سقفی بالاتر باشد، زندگی با کمال

تأمین می‌گذرد یعنی تحمیل می‌شود، خدماتی اجتماعی که باید این فرد بکند بر غیر یعنی دیگران کارگزار او هستند، نسل‌اً بعد نسله هم می‌تواند ادامه بدهد.

بحثی است درباره‌ی اینکه اصل بودن سرمایه چیست، ما را دور می‌کند از فعالیت. برگردیم در خود قومیت، در قومیت ما در نظر داشته باشیم که منشأ پیدایش قومیت را به این صورت موجود، تحمیل سیاسی،

فرهنگی و اقتصادی میدانیم که درون گرایی پیدا میکند و بیش از میزان لازم بها میدهد به قابلیت ها و کار آمدها و اساس پیدایش اعتقادات گره دار، اعتقاداتی که اینها را به صورت یک سلول بسته در می‌آورد، سنن،

ساختارهای قومی، هنر و تجارب، اساس اینها به ترس و هراس برمی‌گردند. ما آن که دارای یک فلسفه بزرگ اجتماعی می‌شود، مثل آسمان، آن را هرگز نمیشود با قومیت‌هایی که موضوع بحث ما هست مقایسه

کنیم. آنکه برون‌گرا و برترین جو هم شده، موضوع بحث فعلی، نیست. آن یک بحث دیگری است که آیا این درون‌گرایی می‌تواند تبدیل به برون‌گرایی به نحو تحمیلی هم بشود یعنی استعلای قومی بر سایر اقوام

پیدا بشود، همان چیزی است که در صهیونیست و آسمان هست اینها برون‌گرا هستند ولی قومیت‌های درون‌گرایی نیستند، لذا اینهایی که نام بردم در عصبیت‌های خاص نسبت به زیبا شناسیهای خاص و تجارب

خاص نیستند، اینها مخصوصاً در مسئله تجربه، سعی بر سرقت تجارب یکدیگر دارند، آنها هم در مقیاس خاص خودشان باز هم یک چیزهایی را حفظ می‌کنند، به اصطلاح درون‌گرایی خودشان را در یک مرزهایی

مانند زبان حفظ می‌کنند. سنن‌های اجتماعی در یک افق‌هایی حفظ می‌کنند. مثلاً، می‌گویند این کاری که آمریکا می‌کند به فرهنگ فرانسه و یا آلمان و ژاپن ضربه می‌زنند، یعنی آنها هم در یک سقفی حاضر نیستند

که انحلال پیدا کنند. معنایش این است که مثلاً سقفها را شماره بندی نکنیم، بگوییم در مرحله‌ی صدم آنها حاضر نیستند، معنایش این است که هماهنگی عمومی را در آن سطح دیگر قدرتش را ندارد

س: یعنی محور هماهنگی شان بر روی قومیت شان آداب شان است.

ج: نه آنرا ندارند و یک آرزو برایشان است. زبان انگلیسی زبان بین الملل میشود نه اینکه نمیشود، زبان دستهای از اقوام جهان هم می شود ولی زبان تکامل نیازمندی ها نیست، زبان تکامل عقلانیت نیست، زبان تکامل عاطفه و عقل اگر نباشد یعنی زبان تکامل گرایش نیست. اگر زبان تکامل گرایش نباشد، نمی تواند هماهنگ بکند.

برگردیم بر روی چیزهایی که ما فرهنگ دینی و گرایشهای قومی به نظرمان می آید که ما باید داشته باشیم.

س: برای چه قسمتی؟

ج: زیر (فرهنگ دینی) اضافه می کنید وگرایشهای قومی. فرهنگ علمی و تجارب قومی

س: گرایشهای قبلی چه بود؟

ج: (فرهنگ دینی و گرایشهای قومی. فرهنگ علمی و تجارب قومی فرهنگ اجرائی و برنامه، رفتارهای قومی). زیر بخش فرهنگ دینی بنویسید پژوهش دینی و عصبیتهای اعتقادی. زیربخش آموزش دینی یعنی مقرادش نه زیر بخش آن و سنن قومی.

س: عصبیتهای و سنن چه فرقی دارد؟

ج: عصبیتهای اعتقادی مال پژوهش بود، سنن قومی، مال آموزش. تبلیغ و زیبایی شناسی و هنر قومی مترادف با پژوهش علمی. (اینجا روابط اجتماعی داشتیم ولی پایتترینت بهتر است در عین حالی که) ساختار تجارب اجتماعی بنویسید.

آموزش علمی و وابستگی به ساختار روابط اجتماعی، کارشناسی و منزلتهای پذیرفته شدهی قومی (بعبارت دیگر، در داخل پرانتز، حق تصمیم گیری، به آن کارشناسی بدون عصبیت داده نمی شود مناسب اجتماعی ساختار قبلی اضافه به شخصیتها می شود.

وارد پژوهش اجرائی می‌شویم، ساختار کاربردی قومی، بالایی هم کاربردی است، اینجا یک اضافه ای به آن بکنید.

میخواهیم بگوئیم، رفتارهای قومی برای تولید، توزیع، مصرف که مربوط به موضوعات عینی می‌شود، آموزش آن، اینجا دوباره، صاحبان آموزش اجرائی (این تعبیر را بعداً به آن دقت کنید). کسانی که در تجارب عینی صاحب ملکه می‌شوند، در برنامه ریزی.....

س: آموزش چه فرمودید؟

ج: در آموزشهای عینی صاحب ملکه باشد یعنی اینجا باز هم صاحب منصبها است که حضور دارند، به عبارت دیگر در قوم، ابزارها و چهره‌ها مجبور هستند در روابط اجتماعی و در روابط تولید و توزیع مصرف عینی به هم دیگر گره بخورند. مثلاً (مثال ساده): یک صنوفی است که اگر در آنها بخواهید ماهر بشوید، باید شاگرد آن صنوف بشوید، چون برای یک کارشان فرمول درست نکرده اند، شما باید عیارها آن را بیاموزید، شاخصه ای که مثلاً این چقدر بجوشد. در چه غلظتی مثلاً برسد، رنگ آن چگونه بشود تا ترد بشود به اصطلاح عوام «فوت کاسی گرمی را بلد بشوید» و چشم شما بتواند به جای دستگاه غلظت، تشخیص بدهد، این مثل اینکه به ملکه برمی‌گردد. حساسیت شما در حس کردن به میزانی بالا برود که بدون داشتن معادله و دستگاه کنترل، کار معادله و کنترل را بدانند این در همه جای فرهنگ قومی حضور دارد که معادله کار نمی‌کند، یعنی قاعده مند نیست. چه چیزی قاعده مند نیست؟ چه چیزی مقنن نشده است؟

آن چیزی را که این قوم، می‌تواند درست بکند. تکنولوژی آن صادراتی نیست، بلکه آن مال منطقه است، آموزش آن هم به وسیله ملکه هست (ممارست تا پیدا شدن ملکه) این چیزی نیست که سایر اقوام، هرگز بتواند یاد بگیرد، چون درحقیقت صدور تکنولوژی ندارد. تکنولوژی برای همان منطقه و برای همان قوم است. حتماً زیبا شناسیهای قوم در درون خودش قاعده مند نیست و توسعه نمی‌تواند پیدا بکند. چون انتقال

تکنولوژی نمیتواند داشته باشد، ظرفیت تولید محدود است حتماً می تواند. ابزار آن از ابزارهای دستی و خاص کارگاهی باید خارج بشود، بالاتر رفتن آن قاعده مند شدن میخواید تا بتواند ظرفیت آموزشی رادر نیروی انسانی بالا ببرد ظرفیت مدیریت را از شکل کارگاهی و فردی به یک شکل جمعی و کارخانه ای برساند تولیداتی را که الان ما در قوم، به این شکل بحث می کنیم، یعنی اقوام خرد در درون یک ملت را ذکر میکنیم، نه اینکه قومیتی را که بتواند یک ملیت را بسازد، یعنی اقوام درون گرا. اقوامی که قدرت برای اینکه سرپرستی اقوام دیگر را به دست بگیرند، ندارند حال اگر چنین چیزی که مفروض شد، باشد در قسمت برنامه، صاحبان ملکه با شاگردها باشند تا بتوانند یک ظرفیت خاصی از تولید را داشته باشد. حالا چرا اینها را مقابل آنها که گفتیم نوشتیم س: این عبارت آخر را کاملتر بفرمایید؟

ج) برنامه ریزی یا رفتار تولیدی قومی که صاحبان ملکه به صورت کارگاهی مدیریت آنرا به عهده دارد.

س: بسقم اقتصادی به آن ندادید؟

ج-حیاتیاً در فرهنگ هم همینطور است. در سیاست هم همین طور است. حال باید کلمه‌ی کارگاهی آنرا عوض بکنیم ولی شکل کار فرهنگی شان هم همین طور است یعنی یک مجموعه ای خاص، مثلاً طلبه‌ی کرد یا سیستانی، زیر نظر یک استاد بدون اینکه دانش این استاد از دانشهایی باشد که بتواند قاعده مند بشود، نشد پیدا بکند و هماهنگ بشود با استاد دیگری که در فاصله ای در مدرسه‌ی دیگر است، این در یک کارگاه است و آن در کارگاه دیگر. این را اگر کارگاه روحی و ذهنی بگذاریم، اگر قطب کار گاهی روحی بگذاریم، محصولی هم که دارند، اینکه به او پنجاه و یا صد تا آدمی را که می تواند با آنها تماس مستمر داشته باشد دارای یک ملکاتی بکنند. یک قاعده ای را که بتوانیم بگوییم از نظر هنری یک صدا و سیما را می خواهیم اداره بکنیم، یک روان شناسی می خواهیم، تأسیس بکنیم، چنین چیزی نیست دستگاه علمی و پژوهشی دامنه داری که بتواند در تمام

مسائل و صحنه‌ها حضور داشته باشد نیست یعنی در حل کل مسائل جامعه نمی‌تواند حضور داشته باشد،

لذا بخش بخش می‌شود، هر کسی برای یک بخشی عمل می‌کند. چرا اینها را برابر اوصاف جامعه نوشتید؟

س: برابر اوصاف قبلی؟

ج-بله اوصاف قبلی شما اوصافی است که حکومت می‌خواهد برای کار موضوع قرار بدهد، در مقابل، آن

محدودیتها را باید به رسمیت بشناسد

س: کدام محدودیتها؟

ج-آنهايي راکه از اول ذکر کردیم، تند، عصبیتهای اعتقادی برابر پژوهش های مذهبی این یک مانع است،

برروی کل آن چیزهایی که اصل بود موانع را داشتیم، درحقیقت محدودیتها را نوشتیم، در عین حالی که آنها

را مطالعه می‌کنیم به عنوان اینکه شاخه هایی که در آنجا وجود دارد، برای بهینه کردن آنها، حول مطلبی را

که قبلاً عرض کردم که به همین تکامل باید شود، باید به صورت مانع به اینها نظر بکنیم، در حل آن هم باید

اجرائی فکر کنیم حل نظری از باب مثال ماهرگز در برابر اعتقادات شان نمی‌گوییم که بحثی بگذاریم و اثباب

کنیم که این ها باطل است، بلکه می‌آییم زیبایی شناسی حسی شان را با تسهیلاتی که از نظر جامعه شناسی

تمایلات آنها را جذب کند و تمایلات آنها را جذب کند و مخالفتی هم به فرمایش حضرت عالی نداشته باشد

می‌آییم وارد آن دستگاه می‌کنیم، چیزی را که وارد دستگاه می‌کنیم خیال نکنید، تأثیری نمی‌گذارد.

به عبارت دیگر یک ترکی در آن تعصب وارد می‌شود ولی در ضمیر ناخود آگاه یعنی متوجه می‌شود که

غیر از خودش آدمی بوده است، آدمها منحصر به خودشان نیستند. این مسئله که این تدریجاً، چشایی، بویایی،

رنج از تسهیلات کاروبهینه شدن راندمان، وقتی اینها را برایشان می‌برید، از نظر حسبی یک قدم آن را بیرون

می‌آورید هر چند اینها به دست خودشان می‌آیند به ولی ما به نظرمان می‌آید که اینها را ابتداءً آن دستگاههای

اعتقادیشان را برایشان زمینه قرار بدهید تدریجاً.

یک مطلب اینکه، راه حل چیست؟ دیگر اینکه فاصله چه چیزهایی است؟

س-فاصله چه چیزی باچه چیزی؟

ج-فاصله‌ی پژوهش دینی کار آمد برای تفاهم باعصبت‌های اعتقادی که به عنوان مانع بر سر راه تکامل است
س: ما آن وصف‌هایی که قبلاً داشتیم، دینی، علمی، اجرایی، پژوهش و آموزش. این‌ها وصف‌های جامعه است
که الآن در مقایسه با وصف‌هایی که در مطالعه قومیت به کار می‌رود این جا آمده است یا اینکه خودشان رأساً
در مطالعه‌ی قومیت دخالت دارد؟

س: به نظرم می‌رسد الان بیشتر آنچه برای مطالعه‌ی قومیت برای، مهم است، آن قیدهایی که حضرت عالی
اضافه کردید یعنی گرایش‌های قومی و تجربت‌جاب قومی و رفتارهای قومی، برای مطالعه خود، از نظر وضعیت
آسیب شناسی و تحقیق و هر کاری که می‌خواهیم بکنیم.

ج-ظرفیت آنها را باید بشناسیم، ظرفیت شان باید پژوهش دینی آزمایش بشود.

س: یعنی چه؟

ج-یعنی این که بگوییم، این تعصبات اعتقادی را که دارند. آیا پژوهشی را می‌پذیرند و یا نمی‌پذیرند؟ به
عبارت دیگر عصبیت در برابر آن چه چیز است؟ در برابر عقلانیت است.

عصبیت قومی مانع است، اگر عقلانیت قومی باشد ما می‌توانیم ما می‌توانیم با آنها مذاکره بکنیم.

س: یعنی آیا این جنبه‌ی مثبتی است که در آنها ایجاد بکنیم؟

ج-بله طبیعتاً ابزارها یی که معین می‌کنیم همه اش باید ابزارهای عینی باشد

س: حتی برای شکستن عصبیت‌های اعتقادی

ج-بله

س: آن قیودی را که فرمودید، مال عصبیت های اعتقادی روشن است. سنن قومی هم مشخص است یعنی

آن آداب و رسوم که دارند هنر هم مشخص است، هنرهای قومی، در قسمت فرهنگی - عملی آن

ج: فرهنگ علمی را به چند نوع می‌توانید دسته بندی بکنید، مقابل پژوهش ساختارهای قومی بگذارید. یا

علوم نظری بگذارید، در آموزش آن علوم انسانی بگذارید. سومی را علوم حسی بگذارید. ساختارهایی که

یک معارفی را در جامه به وجود می‌آورد، قسمت اولی بگذارید

س: ساختار چه چیزی می‌آورد؟

ج- معارفی است (س): یعنی چه؟

ج- یعنی آنجا روحانی است که یکسره اعتقاداتی را به مردم می‌گوید البته به عنوان روحانی هم نیست، این

را مثلاً عرض می‌کنیم ممکن یک درویش باشد. شروع به گفتن یک مشت مطلب می‌کند (درویش) فرض

کنید یک درویش بگوید جن چه چیزی است، فلان است چه کار می‌کند، چه قدرتی دارد بالاخره اینها برای

خودشان یک معارفی است. کارهای دنیا را تقسیم بر صد می‌کند بین عواملی که او تعریف می‌کند کانه جای

گزین فلسفه فیزیک است این هم در حقیقت در حال گفتن فلسفه رفتار او است دنبال آن فلسفه فیزیک هم

طرف وقتی معتقد شد یک چیزهایی را می‌پذیرد جای پژوهش علمی معارفشان باشد و معارف نوشته میشود

جای مثلاً آموزش علمی ساختار روابط قومی باشد

ش: خیر آموزش را روابط اجتماعی، اولی را ساختار روابط تجارب اجتماعی قومی گفتید نسبت به معارف

قومی است دومی را روابط اجتماعی (که ساختار روابطش است) و تجارب قومی و سومی را کارشناسیشان

است که امور عینی آنها می‌شود و تجارب عینی آنها میشود.

س: این یک مقدار توضیح بیشتر می‌خواهد اول از خود بالا شروع می‌کنیم یعنی چرا فرهنگ علمی را مقابل

تجارب آوریم از تجارب قومی اصلاً منظورتان چیست؟ چه دخالتی در بررسی قومیتها دارد؟

ج: یعنی قوم یک زندگی دارد و زندگی اش می‌چرخد زندگی اش با تجربه‌ها درست شده است این تجربه اش از تولید سیب که می‌کند است نجارش تجربه اش را دارد آش خاصی می‌پزدند لباس خاصی درست می‌کنند، خانه خاصی درست می‌کنند همه تجربه‌اشان است. تا روابط اجتماعی یعنی معادل این چه چیزی را می‌آورید؟ مثلاً معادل تکنولوژی شما چه چیزی را می‌آورید به عبارت دیگر بدل ضعیف آن چه چیزی است؟

(س): نزدیک به رفتار نمی‌شویم

(ج): همین طور است این ساختار رفتاری را که دارد، رفتار در موضوع دارد.

رفتار نظریش چگونه انجام می‌گیرد؟ نسبت به عالم چگونه نظر می‌دهد؟

نسبت به روابط اجتماعی چگونه تنظیم شده است؟

نسبت به تکنولوژی حسی او، یعنی کاربردی او چه کار می‌کند؟

(س): یعنی تجارب قومی با رفتار قومی چه فرقی دارد؟

(ج): بله رفتار قومی آنجائی است که دیگر اصلاً از مرحله ساختاری به شکلی که بخواهد مثلاً آموزشی

باشد. در حال بیرون آمدن هستیم. صحبت از پرورش نمی‌کنیم یک وقتی است یک نجاری را از نظر پرورشی

نگاه می‌کنیم می‌گوئیم بیاید او را ملاحظه کنید که چگونه تجربه اش را منتقل می‌کند. یک وقتی است از

نظر کار آمدی می‌گوئیم ایشان نجاری را چگونه انجام می‌دهد برای چیزی که می‌سازد، چقدر مصرف دارد.

چه ظرفیتی از تولید را می‌تواند تحمل کند. این دو چیز است یعنی اگر بگوئیم (اعتقاد، علم، عمل) (صحیح

است) یک جاهایی باید نقش (فرهنگ علمی) را داشته باشد

(س): فرهنگ علمی به معنای اینکه چگونه این اعتقاداتشان، سنتشان بر اساس این پرورش پیدا می‌کند.

(ج): یک ذهنیتی درباره آن دارند

(س): یعنی چگونه این ذهنیت منتقل می‌شود؟

(ج): منتقل به نسل بعد می‌شود و در جامعه مرتباً جریان دارد جریانش به کار آمدی که می‌رسد در سطح پایتتر است در جریان نظری آن بحث و گفتگو می‌کند شاگرد هم اینجا یاد گرفت درباره آن مرتباً جاهای دیگر حرف می‌زد و این حرف دهن به دهن می‌چرخد

(س): چرا این را به ساختار اجتماعی، تجارب اجتماعی تعبیر می‌کنیم؟

(ج): به عبارت دیگر این جایگزین چه چیزی است، مانع چه چیزی است کارآمدی آن چه چیزی است. این در دسته غیر آن که می‌رسد یک چیزهایش که دیگر واضح است که لقب تجربه دارد اینکه آش را چگونه درست کنند؟ لباس چگونه بدوزند؟ اینکه حتماً به تجربه برمی‌گردد. یک چیزهای آن یک مقدار بالاتر است اینکه معنا ندارد مثلاً که گفته شود تجربی است مثلاً فلان قطب بگوید جن را می‌فرستم فلان کار را بکنند. ولی به هر حال این جای فیزیک نظری را می‌گیرد. بعد در روابط اجتماعی آن هم اینکه مثلاً فلان فامیل بر فلان فامیل پیروز هستند جای دارد نحوه گردش کارشان به اصطلاح کلاً مدیریت های تجربی که به همین ساختارها برمی‌گردد در آنجا شکل بدش است در اینطرف شکل خوبش را ذکر می‌کنیم، رفتارهای گروهی را یک رئیس هیئت اداره می‌کند و این کاری را که می‌کند اصلاً کار فرموله شده، مقنن شده ای نیست مدیریت تجربی است که یاد گرفته است.

این مدیریت تجربی است که فقط در هیئت نیست، در بازار همین طور است، در کارهای سیاسی همین طور است، در کار اقتصادی هم همینطوری است. مدیریتی است تجربی، قومی هم است، انتقال آن به دستهای دیگر با محارت ممکن است مثل سوهان پزی. مقنن هم اصلاً نشده است تا قاعده مند بشود، این یک روابط اجتماعی را به وجود می‌آورد، یعنی پذیرش حرف حرف شنوایی از یک دسته که اگر بر آن اساس نباشد، که از آن حرف نمی‌شوند.

س: آیا این جزء سنن نمی‌آید؟

ج: جزء تجربه می‌آید. یادگیری اضافه هم می‌شود. بعضی شان که دارای نبوغ نسبی باشند یک چیزی به آن اضافه میکند سنن، موضوعشان هستند نه مدیریت، موضوع اداری شان یک سنت است، نفس اداره اش مدیریت است کما اینکه در اقتصاد و چیزهای دیگر هم هست نفس اداره را مطالعه بکنید حال اگر از اینجا، کمی پایین تر بیاییم، کار شناسی اش هم همین طور است، یعنی به عبارت دیگر اینجا برای تولید توزیع مصرف کنترل تغییرات معادله نیست، هم مدیریتش در یک ساختار خاص به وجود می‌آید، هم آسیب‌شناسی اش در یک ساختار خاص به وجود می‌آید یک مسئله، مسئله مدیریت است. اداره در روابط اجتماعی، اداره مالی باشد، اداره سیاسی باشد، اداره فرهنگی باشد یک مسئله مسئله آسیب شناسی است از طرف نمی‌پذیرد، مدیر هیئت هم نیست، ولی میفهمد که اینجا مجلس خوب شد و آنجا مجلس به هم خورد. فهم آن فقط در کارهای هیئت نیست. در کارهای اقتصادی است، در کارهای سیاسی است و در کارهای فرهنگی هم هست. فهم مقننی نیست، آسیب شناسی، آسیب شناسی مقننی نیست. [کنار] دست رئیس می‌تواند یک آدم واقع بشود. مثل کنار دست مدیر که میگوییم کار تصمیم ساز باشد، کار شناسی بکند که، تصمیم گیری در دست مدیر است. و تصمیم سازی در دست کار شناس است، متناظر این مطلب است البته آنرا که برابر آموزش گذاشته‌اند، نه برابر آموزش فرمول است، بستر آموزشی وبستر پرورشی ذهن است. نحوه تصمیم گیرها، ساختار روابط اجتماعی

س: غیر این مجموعه‌ی این قسمت تجارب قومی میشود بگویم که انتقال و مدیریت انتقال آنچه در گرایش ها گفتیم، یعنی اعتقادات سننی و هنرها به نسل دیگر

ج: می‌توانند انتقال و احیاناً تکمیل نسبی پیدا بکنند، ترمیم بشوند

س: انتقال و ترمیم آن سنن و مجموعه گرایش های قومی،

ج: یعنی تجسد آنها در ساختار های اجتماعی، آنجا معرفت بود و تعصب به یک معرفت هایی داشتند

س: من هم دنبال همین هستم که این ساختار اجتماعی چطور میشود؟

ج: این یعنی نهادینه شده، پذیرش این مطلب را قوم پذیرفته اند، نه اینکه یک فردی یک چیزی را می پذیرد،

یک اعتقاداتی که جن چنین است و چنان است، یک حرفی است. یک کار مدیریت اجتماعی هست، روابطی

دارند دادو ستدی دارند. بر اساس آن اعتقاد، این روابط صحیح است. در حقوق مدنی عقدی دارند، طلاق

دارند مالی داده اند. کلاً کارهایی کرده اند

س: که این روابط، این روابط چه زیر بخشی را پیدا می کند؟

پس این تقسیم، کلاً تقسیم روابط می شود؟

ج: کلاً تقسیم روابط است. روابط، یک رابطه با جهان عینی است، یک رابطه انسان ها با هم است و یک

رابطه انسان ها با جهان است انسان ها با جهان، بخش تعصبی و اعتقادی اش بالا بود که زیر آن سنن و زیر

آن هنر را گفتیم. معرفت هایش این جاست، جای پژوهش عینی، یعنی، به اصطلاح دیگر، عرض کردیم،

نازل منزله فلسفه فیزیک فلسفه ی روابط اجتماعی آن، در آموزش سه ساختار در این جا داریم که کار آمدی

این ساختارها، کار پژوهش در جامعه است کار آموزش در جامعه است. کار به کار گیری در جامعه هست،

فرهنگ علمی. اما متناظر فرهنگ اجرایی آن را ذکر کردیم که روی امور حسی محض بیاید. روابط انسانی،

آنجا بوده، روابط حسی این جا بیاید کامل کنید

س: نکته همین حالت که اگر ما بخواهیم در قسمت تجارب بگوییم، روابط اجتماعی بر اساس آن اعتقادات

و معرفت و سنن شکل گرفته، این رادر واقع اجرا می کردیم

ج: اجرائی کردید ولی در علوم انسانی، یعنی اینجا صحیح است که بگوییم بخش بالای علوم فرهنگ دینی. بگوییم بخش اعتقادیشان است، روحی جامعه است، پایینی را بگوییم بخش علوم انسانی است، نیایم تقسیم بندی قبلی علمی فرهنگی بگذاریم و بگوییم فرهنگ علمی باید بیاید، این را بر طرف بکند

س: چی را؟

ج: باید بیاید معارفشان را به هم بریزند، روابط اجتماعی شان را به هم بریزند، کار شناسی شان را به هم بریزند. چگونه به هم بریزد؟ در جهت تکامل ببرد بگوییم اینجا جای آنها دارد کار میکند یعنی به جای مقنن شدن، ساختارهای قانونی پذیرفته شده دارد. اداره میکند جامعه را هرچند ساختارها به هنجار نیست مقنن نیست. پایه شان پایه درستی نیست، نه آسیب شناسی درستی می تواند بکند نه میتواند مدیریت گسترش یاب داشته باشد و نه معارفی که در آن متناقض نباشد، می تواند داشته باشد این ساختارها به جای یک نظامهای فرهنگی در آنجا کار می کند، یک نظامی است که شما می گوید منطق پژوهششان چگونه باشد. آموزش چگونه باشد. کارشناسی چگونه باشد این معنایش این است قدرت فرا گیری در حرف است، معنایش این است که این هرگز محدود به یک قوم نیست، تکنولوژی آن مرتباً می تواند انسانهایی را وارد خودش بکند، در فرهنگ خودش بار بیاورد بفرستد به نظام اجتماعی، نظام اجتماعی را هم می تواند تحویل بدهد. حالا می گوئیم، یک قومی است که نمی خواهد اولاً درون گرا باشد، اینها را فرموله نمی کند، دوماً فرموله که نمی کند دنبال این هم نیست که اینها را قاعده مند و آموزش بدهد، میگوئیم، پس ساختارها، کار آموزش را به دست بگیرند. در جامعه ای که بنیان آن بر اساس یک جهت گیری تکاملی باشد فرهنگ اینجا هم دارد ساختار درست می کند، یادمان نرود در چنین جامعه ای هم، ولی ساختارهای منطقی، اصولی و زیر بنایی، پذیرفته می شود. می تواند، آدمها را بسازد حجمی را که می پذیرد، انحصار به یک قوم، هرگز ندارد.

حالا، جای آن ساختارهای منطقی خاص، در قومی که بخواهند درون گرا باشند، منطبق یک نظام بود، اینجا هم یک نظام است، آنجا نظام پذیرفته شده بود به صورت نظری، اینجا به صورت اجتماعی پذیرفته شده است که حاصل آن، بستر پرورش است، وقتی بستر پرورش شد، کار بسیار ضعیفی، متناظر با آن منطقه ها انجام می گیرد. یعنی در این هم انسانهایی می آیند، یک نحوه رفتار نظری و اجتماعی پیدا می کنند. یک نحوه کارشناسیهایی هم می کنند.

س: همانطوری که می گوئید، به علت درون گرا بودنش، اینطور نیست که نظام پرورشی مستقلی بتوان در آن پیدا کرد.

ج: کاملاً درست است، منهای نظام پرورشی، حتی قوم را اداره کرد. ساختارهای اجتماعی آن قوم باید جانشین بشود نسبت به دستگاه های منطقی تا یک بافتی و یک اخلاقی پیدا شود یک پذیرش و نپذیرفتنی پیدا شود، یک کاری را بتواند بکند، هرج و مرج که آنجا نیست.

س: ساختار اجتماعی قوم یعنی روابط انسانی که دارند.

ج: یعنی از معارفی را که دارند ولو بدون استدلال باشد تا برسد به رابطه ای که آن جامعه پذیرفته، بر اساس آن کسی را متخلف باشد نکوهش کند. حق تنبیه به این می دهد از پذیرش آن تشویق می کند.

س: توضیح مختصری راجع به قسمت اجرائی اش بفرمایید.

ج: راجع به قسمت اجرائی اش با آن چیزهایی باشد که کلاً از بخش تجارب علوم انسانی بیرون می آید، می شود رابطه ای با عینیت از علوم تجربی صرف، علوم تجربی محض آن هم باید بیاید در (برنامه ی تولید و توزیع مصرفی) را که در امور عینی دارند، نه اینکه در شکل الگوی تولید ثروت. باید بگوئیم، در این قوم، چه چیزهایی مصرف می کنند مصارف مختلفشان را باید ذکر و طبقه بندی بکنید.

س: در چه قسمتی؟

ج: در قسمت برنامه ریزی باید مصارفشان را بگوئید.

س: یعنی آخرین قسمت.

ج: بالای سرش باید ابزار تولیدش را بگوئید، بعد مقدمات تولید یعنی منابعش را بگوئید.

س: آیا اینها اکثراً در آن قسمت برنامه ریزی است، (در خانه‌ی نهم)

ج: پژوهش باید بشود منابع، آموزش باید بشود ابزارها و برنامه ریزی باید تولیدات عینی بشود. نسبت به

همه‌ی نیازمندیهای اجتماعی اشان باید طبقه بندی بشوند. یعنی در حقیقت در اینجا باید فرهنگ

اقتصادی‌شان گفته بشود. (فرهنگ معیشتی‌شان)

س: یعنی چه چیزی می‌خورند؟ چگونه می‌خورند؟ الگوی مصرفشان چگونه است؟

ج: خانه چگونه می‌سازند؟ شهرشان و سالنهایی که برای اجتماعاتشان ساخته شده، چگونه است؟

س: به چه مناسبتی دور هم جمع می‌شوند؟

ج: بازار دارند و یا ندارند؟ بازارهای متناوب دارند؟ مثلاً دوشنبه بازار چهارشنبه بازار و یا بازارهای

مستقر دارند.

س: از اینها چه چیزی را بفهمیم؟

ج: که موانع ما در پسندهای اجتماعی آنجا چه چیزهایی هستند؟ میزان در آمد سرانه اشان چقدر است،

هزینه اشان چقدر است

س: اینها را در چه قسمتی می‌آوریم؟

ج: برآوی همان قسمتی که منابعی دارند، می‌گوئیم، (منابع و ابزار و مصرفشان) چه چیزهایی هستند. یک

دست منابعی ممکن است داشته باشد ولی هرگز برای یک بار هم به آنها رجوع نکنند.

س: از منابع منظور همان منابع در آمد است؟

ج: منابع در آمد کلاً، اعم از منابع به کار افتاده‌ی فعلی اشان ویا القوه ای که می‌توانند.

س: معیشتشان از راه کشاورزی ویا تجاری مثلاً:

ج: تجارت است، کشاورزی است. گاهی میگوییم اینها ظرفیت تاجر شدن را دارند ولی به اسم منطقه شان

تاجر نمیشوند

س: ابزارها چی؟

ج: ابزارها تولیدشان چگونه است؟ تولیدات سنتی شان چگونه است؟

(تولیدات بومی شان)؟ تولیدات تکنیکی شان چگونه است؟

تکنولوژی چه اندازه به آنجا وارد شده است؟ حضور ارتباطات شان با دیگران چگونه است؟

بحث قومیتها - مدل تحلیل

جلسه ۴

استفاده از عناوینی که به عنوان مفردات در جدول است یعنی در جدول است (یعنی در جدول جامعه) و بکار گرفتن آن عناوین - آنجاهایی را به ذهن تان می‌رسد، مناسب است طرف نظر از ترتیب و روش شان - مثلا ما سه تا عنوان لازم داریم که در حقیقت مقابل یک نظام مطلوب که فرهنگ دینی، فرهنگ علمی و فرهنگ اجرائی دارد. این سه تا عنوان را لازم داریم معادل آنها یک معادله سازی بکنیم. مفردات، حداقل اینکه از نظر ما جزء مقدورات ادبی ماست که این مقدورات را تا آنجایی که ممکن است استفاده کرده خوب است از باب مثال، آیا ممکن است که فرهنگ دینی به صورت کلی فرهنگ انگیرشی یا مثلا ساختار انگیزشی جامعه است؟ کاری که دین می‌کند بر روی عواطف کارمی کند صرف نظر از اینکه زیر بخش انگیزش آنرا مثلا ارزش دستور حقوق داد. صرف نظر از اینها. اگر نظام های انگیزشی را یک وجه مشترک دین بدانیم، یعنی بگوییم...

(س) که در کجای جدول جامعه است؟

(ج) زیر گرایش و سطر اول. صرف نظر از اینکه در آنجا جهت گیری موضعگیری ومجاهده آورده شده است. نظام انگیزشی را جای فرهنگ دینی بیاوریم.

س: همان گرایش چطوری بود؟

ج: گرایش هم می‌تواند بیاید. آنوقت نظامهای پرورشی، بجای علمی بیاوریم که بگوییم پرورش، گاهی از طریق پرورش ذهن انجام می‌گیرد، یعنی در جامعه‌ی پیشرفته، ساختارهای ذهنی را عوض می‌کند، در جامعه‌ی ای که پیشرفته نباشد روابط اجتماعی جای آنرا می‌گیرد. یعنی موضعگیری‌ها به آن فرم می‌دهد.

بگوییم تا وقتی مقنن نشده، روابط، نظام ذهنی پیدا نمی‌کند ولی آن مفاهیم دارند. مفهوم داشتن یک چیز است، نظام پیدا کردن که قابل آموزش باشد و مقنن باشد و ساختار ذهنی برای پرورش پیدا کند، یک چیز دیگر است. بگوییم تا وقتی که مفاهیم روابط اجتماعی هستند، جامعه هم هست، بهر حال بر خورد این روابط یک فرمی را می‌دهد، نتیجه اش یک آثار پرورشی را دارد، مثلاً به این صورت بگوییم: تازه تا وقتیکه اطلاعات مقنن شد، تا وقتی که همه‌ی اطلاعات در یک طرح جامع یعنی نظام منطقی شامل قرار نگرفته و موضوعی ساختاری را جدا جدا دارد یا تبیین دقیق نشده است، آن همه بار اصطکاک و بر خورد عملی منطقها در عمل. مثلاً اگر گفتیم مترولوژی حسی (مال) علوم حسی است. مترولوژی نظری (مال) علوم نظری است متد استنباط علی حده، اینها در عمل باید اصطکاک پیدا بکنند و روابط اجتماعی می‌رساند، در عمل جامعه جدا جدا نیست هرچند نا هنجاری در آن بوجود بیاید ولی بهر حال در آن یک ساختارهایی درست می‌شود. هرکدام شان یک بعد از جامعه را مشغول نظام دادن می‌شود.

ولی اینها به هر حال با هم برخورد دارند، به عبارت دیگر، این مؤلفه یک برابندی دارند، که آن برابند بر بافتی که در آن جامعه است حکومت می‌کند و به نسبتی افراد متأثر از همه‌ی این بافتها می‌شوند و هرچند شما یک نظام و ساختاری برای کل آن به عنوان یک کل نتوانستید تعریف کنید، البته در صورتی که تعریف کنید، ناهنجاریها را به جای اینکه در عینیت بر خورد و درگیری و تخطئه‌ها انجام بگیرد در اصطکاک، - نه، در نظر - این کار انجام می‌گیرد زمینه‌ی همکاری گسترش بیشتری پیدا می‌کند.

بنا براین ممکن است که ساختارهای اجتماعی را از قبیل ساختارهای پرورشی حساب کرد که فرهنگ علمی را بگوییم. ساختارهای پرورشی.

که این ساختارهای پرورشی هم می‌تواند روابط انسانی را در شامل بشوند. هم معارف را شامل بشود و هم کارشناسی یا تجارب کاربردی را شامل بشود. اگر به صورت کلی این مطلب را پذیرفته بشود فرض کنیم مقابل فرهنگهای اجرائی، رفتار قومی را می‌خواهیم بگوییم نه اطلاعاتی که باید منتقل بشوند آنوقت وارد زیر بخشهای آن می‌شویم. زیر بخشهای آن زیر بخش های گرایش یا ساختارهای انگیزشی بگیریم.

عصبیتهای اعتقادی اعتقاداتی دارند که تعصبات خاصی نسبت به آنها هست یعنی اعتقاد های قومی هم می‌توانیم اسمش را بگذاریم. لزوماً مقنن و علمی نیست ولی باورش یک باور پذیرفته شده ی؟؟؟ در نزد آن قوم است. سنن قومی هم همینطور است که با اعتقادات یک فرقی بگذاریم، اعتقادات را در دسته ای بیاوریم که زیر بنای سنن هست. هر زیبایی شناسی را هم قرار بدهیم، خود آن اعتقاداتی را که دارند مربوط به یک دسته از رفتارها هست یعنی مناسکی در آن است، به عبارت دیگر اگر متناظر آنرا که ذکر کنیم شبیه عرفان عملی است مناسک دارند، آن اقوام هم هر قومی از کفار یا مسلمان برای خودشان یک نحو دعاهایی دارند، یک راز و نیازهایی دارند، یک نحوی، عواطف شان را، معتقداتشان را رنجشهاشان را امیدها شان را نسبت به آن معتقداتشان بروز می‌دهند. در عینی حال، مناسک خاص خودشان برای آن اعتقادشان را هم دارند، یعنی اعتقاد بدون عمل در جامعه، پابرجا نمی‌ماند، یک نحو اعمالی دارند که آن اعتقاد را نگه می‌دارد سننی هم که دارند به عبارت دیگر آن دست از اعتقادات لزوماً نمی‌توانند همه‌ی روابط اجتماعی را بپوشاند، اینطوری نیست که مثلاً دینی را که داشته باشند دستور العمل برای معاملات و عقود و ایقاعاً داشته باشند، اینطوری فکر کنید که مثلاً همه‌ی اعتقادات در همه‌ی بخشها، حضور فعال دارند. اینطوری نیست، مثلاً نذر و نیاز،

حالات عاطفی و بهتر است که اینطوری بگوییم، بیم و امید های کلی را، آن عقاید، برایش مناسکی ذکر کرده‌اند ولی مناسک اجتماعی اکثر اقوام بوسیله‌ی سنن می‌چرخد و رابطه‌شان با اعتقادشان، مقنن هم نیست. س: من هم همین را می‌خواهم عرض کنم، ما الان بحث قومیت و بحث ادیان ما هم در یک جا بحث می‌کنیم و....

ج: ادیان را در جای دیگر، به عنوان اقلیتها، بحث بکنید، این یک جامعه‌ی کوچکی را به عنوان یک قوم نگاه می‌کنید.

س: ما الان بخصوص که یک قوم را به عنوان قوم درونگر ملاحظه کردیم مثلاً، ترکها، این قوم اعتقاداتشان را از قومیتشان نگرفته‌اند. (اعتقادی)

سنی است و یا حتی شیعه است ولی با وجود شیعه بودنش، سننی آدابی و علایق درون قومی دارند.

ج: تفکیکهای مهمی باید در درون این صورت بگیرد که بعداً عرض می‌کنم یعنی اعتقاداتی که دارد یا پوشش می‌دهد رفتار اجتماعی آن قوم را دلی برهان مذهب و یا بر مذهب حنفی به عقود و ایقاعاتش عمل می‌کند یا اینکه نه، اعتقاداتش، اعتقادات دیگری است که در روابط اجتماعی حضور ندارد.

س: ما لازم نیست که در فرض ذهنی حرف بزنیم، الان قومهایی که داریم یا سننی هستند و یا شیعه هستند (درکشور خودمان)

ج: اگر محدود به این بشود، براحتی می‌شود در باره‌ی آن نظر داد.

س: ؟؟؟ همین است. اگر متفرقاتی دیگر هم باشد، به حساب نمی‌آید فرضاً حالا قوم وهابی باشد که تازه برای خودشان چیزی ندارند.

ج: به عبارت دیگر شما می‌گویید، اقوامی را که در ایران موضوع بحث ما است اقوام مسلمان هستند و اقلیتهای دینی.

س: حتی آن اقلیتهای دینی هم به صورت قوم مستقل درنیامده است مثلاً کلیمی‌ها، زرتشتی‌ها و مسیحیها...

ج: منطقه‌ی خاص خودشان را ندارند یعنی محله ممکن است داشته باشند، منطقه ندارند (س) مثل کردها و ترکها و بلوچها نیستند.

بنابراین اگر اینطوری باشد که این فصل زندگی اجتماعی شانرا بخش از آن زندگی شانرا از مذهب شان می‌گیرند، بخش جنبی شان را از سنن می‌گیرند. برخلاف آنجایی که اسلام نباشد و ما در قومی بخواهیم کارکنیم، آنجایی که اسلام نیست نوعاً ادیان اینطوری نیست که همه‌ی زندگی مردم را بپوشاند.

آنجایی که دین، دین اسلام است، روابط اجتماعی را می‌پوشاند بعد از

س: براین اساس اگر بخواهیم قومیت را جدا بررسی کنیم با این فرض که دینشان دین اسلام است و دین شان را از دین اسلام می‌گیرند، یا بگوییم حتی مثلاً از مسیحیت می‌گیرند ولی آنچه که به عنوان وجهی قومیت به آن توجه می‌شود، اعتقاداتشان را از این قومی‌گری شان نگرفته‌اند لذا ما اگر بخواهیم بحث قومیت را جدای از ادیان بررسی کنیم شاید بحث را کلاً بر روی سنن مثلاً ببریم بحث اعتقادات را در آن کمرنگ کنیم و یا مثلاً نیاوریم، یعنی چیزی که به عنوان اینکه ترک است چنین اعتقادی دارد، چون لر است چنین اعتقادی دارد ترک بودن یا لر بودن و یا کرد بودن اعتقاد ساز نیست.

ج: درعین حال آیا سنن هم یک نظام ارزشی خاص دارند یا نه به اضافه یک چیزی را برایش ارزش قایل هستند.

س: این در همان سنن شان نمی‌آیند یعنی ارزش سنتهاشان هستند که ارزشها را معلوم می‌کنند.

ج: یعنی سنن را بگوییم عصبیتهایی نسبت به سنن قومی بجای اعتقادی.

حضور علماء شان ولو بگوئیم که مسلم هستند، حضور علماء شان؟؟؟ شان اختلاف؟؟؟ با شیعه، اینها اختلاف می‌آورند درست است که می‌گوئید از اسلام گرفته است، ولی آیا فاصله این با نظام جمهوری اسلامی چقدر است؟

س: بله، آن که درست است، مثلاً ما که قوم بلوچ را نگاه می‌کنیم می‌گوئیم اینها اهل سنت هستند و اعتقادشان، سر جای خودش بخاطر اختلافش با شیعه یک مانعی درست می‌کنند.
ج: یعنی گرایش او با اعتقادش به سعودی بیشتر رفته باشد تا جمهوری اسلامی.

س: این درست است، ولی بحثی که الان هست این است که، وقتی که ما می‌خواهیم قوم بلوچ را مطالعه کنیم، آسیب شناسی کنیم و تحلیل کنیم، نکته مورد نظر ما این است که می‌خواهیم زاویه‌ی بررسی ما معلوم بشود.

یک وقتی افق بررسی ما فقط قومیت آن است. می‌خواهیم ببینیم که علایق است همانطور یکه اینها سنی هستند، کردها هم سنی باشند. از آن جهت اختلافی نداشته باشند ولی چنانچه که بلوچ را از کرد جدا می‌کند. می‌خواهیم آن موضوع را بررسی کنیم.

ج: این حرف درست است که اعتقادات را از نژادشان را ننگرفته‌اند ولی در نژاد یک خصوصیات خاصی هم پیدا کرده‌اند، آن هم یک حرفی است.

س: نکته این است که ما موضوع بررسی مان را باهم تلفیق کنیم:

ج: ابتداءً تفکیک کنیم و بگوئیم، قومیت که قطعاً سنن بلوچها با سنن کردها فرق دارد و غیر از دینشان است.

س: یا دین و قومیت را با هم بررسی کنیم، بگوئیم: نژادی که دارای دین خاصی هستند.

ج: به نظرم می‌رسد که تأثیر دین بر سنن و سنن بر تدینشان، درست است که از نظر تحلیل منطقی جدا هستند ولی در یک مجموعه هستند و باید باهم انجام بگیرند، یعنی جدا و انتزاع نکنیم.

بهر حال دین و عصبنتی که در آنجا ها وجود دارد، تعصباتی که هست اینکه عصبیت ر ادر کنار دین بکار می‌بریم، برای اینکه معتقدیم که مقنن بودن دین یعنی تعبد مقنن با جمهوری اسلامی هیچ گونه اختلافی ندارد. باید یکجای آن مقنن نباشد، مثلا در اصل امامت شان مقنن نباشد.

س: مقنن نبودن در دین و مرام خودشان می‌گویید اینکه مقنن را نسبت به اعتقادات ما؟

ج: هرگاه به صورت تام بخواهد مقنن بشود هیچ دینی باقی نمی‌ماند جز شیعه، این یعنی از اول اولش تا آخر آخرش، همه اش با همدیگر بخوانند.

س: هرکجا که خلاف شیعه گری است، اسم آن را عصبیت می‌گذاریم.

ج: یعنی هر کجا لجبستگی منطقی نمی‌تواند بشود، داخل خود شیعه هم بیایند آنجایی که لجبستگی که لجبستگی منطقی نمی‌شود، نامش عصبیت است، یعنی چیزی که مانع می‌شود از جریان تفکر تعصب است. تعصب نمی‌گذارد که بررسی مشخص انجام بگیرد.

س: که البته از نظر خودشان ممکن است، قسمتهای زیادی تذکر شده باشد.

ج: یک قسمتهای زیادی همانطور که میفرماید. یک طرح جامع که همه‌ی جای آن بتواند بدون تناقص، بدون نقض، تلائم را بتواند نشان بدهد در اختیارشان (بگذارید)

س: از موضع ما که نگاه می‌کنیم، اسمش را عصبیت می‌گذاریم، چون برهانش تمام نیست.

ج: چون به عبارت دیگر، تلائم، تلائم وحدت و کثرتش، تلائم، تلائمی که همه‌ی اجزاء را بهم دیگر مربوط بدانند نیست.

س: پس ما در مسئله‌ی قومیت آیا محور تجزیه و تحلیل ما سنن است؟

ج: دین و هنر و سنن س هنر نمای چیست؟ (ج) هنرزیبایی پسند است که همه‌ی آنچه را عرض کردم از امور عاطفی است. هنر هم جزء امور عاطفی است یک چیزی را می‌پسندد قشنگ می‌دانند.

س: آیا اعتقاداتشان جزء امور عاطفی هستند؟

ج: اعتقادات ریشه‌ی عواطف است، بنیان عواطف، اعتقاد است ظهورش، مسئله‌ی هنرمی شود.

همین جا یک صحبتی در جای خودش داریم که، وقتی که تلفیق می‌شود یک هنر دیگری، مال یک دستگاه دیگری، می‌آید در اعتقاد دیگری هنرهای تلفیقی که الان ما مبتلاء به آن هستیم، یعنی هنر شعری ما هنر دعای ابوحمزه نیست. هنر زیارت جامعه نیست، محرکه انگیزه های الهی نیست. به انگیزه های دنیایی تحریک می‌کند و ما می‌پسندیم، در اینها زندگی می‌کنیم. این در پرورش ما بسیار بسیار موثر است. وقتیکه میگویند؟؟؟؟؟ را برای من توصیف کن (خلیفه همام) متقین را یک طوری طرح می‌کنند که زندگی آنها یک مقدار فاصله دارد با زندگی که با هنر غربی باشد مثلاً نمی‌گوییم زن برای مرد آرایش نکند؟ تا چه میزانی؟ چه میزان آن میزان اعتدال است؟ تحمل به لباس، جواهرات، دکوراسیون منزل شرایط، تا چه مقدار لازم است. چشائی، بینائی و بویایی اینها را که تحریک می‌کنیم بافت دارد. این بافت تا چقدر ابتهاجاتش هماهنگ و هم نوا با مسائل پرورشی و تربیتی است؟

حال وارد آن بخش نمی‌شویم که ما در شیعه که می‌آییم هم حوزه، هم دانشگاه، هم هنرش، بعضی شان دچار تعصب و بعضی از آنها دچار انفعال هستند (بنا بر فرمایشات مقام معظم رهبری: تحجر انفعالی) کاملاً در آنها دیده می‌شود.

س: ما در گرایش دانستن سنت، مثل نوروز که در میان ایرانیها یک سنت است که در این روز ستهای مانند سبزه درست کردن و سفره‌ی هفت سین و سنت است آیا این سنت رفتار اجتماعی است.

ج: در مورد سنت صحیح است که ما بگوییم: یک مقداری سنن در هنر مانند سفره‌ی هفت سین و . . .

داریم، حال در این مورد بحث کنیم که به چند دسته‌ای از امور صحیح است که سنن گفته بشود؟

مثلا در یک اداره ای یک سری تشریفات دارید، مثلا دفتر آندیکاتور هست، نامه ای دارید، صحبتی دارید نوشتید بروید در فلان جا ثبت بکنید. به عبارت دیگر، برای عملیات گردش یک اداره یک تشریفاتی هستند - ممکن نیست که آنها را مطلق حذف کرد. همیشه بهینه می شود کرد. این احترامی که به نحوه ی عملیات می گذارید. امکان اداره می دهد. یعنی یک نحوظمی را هر تشریفاتی ایجاد می کند که اگر نحوه ی منظم نباشد، شرافت نشر هاست، شرافت تنظیم است. یعنی برتری نظم از بی نظمی، این بهم می خورد یعنی مرد باید آدابی را بپذیرند یک ادبی و یک ترتیبی را بپذیرند تا اداره بشود تا یک ساختار بتواند بوجود بیاید، نهادینه شود یعنی از شکل منطقی، ذهنی و نظری بشکل روابط اجتماعی در می آید، تشریفات یک چیز بی جا نیست و بعنای افراط هم نیست اگر میزان تعادل آن رعایت بشود. ممکن است کسی بگوید برای کشتهای بهاره ابتداءً رسم بوده از دانه های گیاهی متعددی از انواع آنها کشت می کردند و شرایط جوی را بدینوسیله می سنجیدند که امسال کشت بهاره را چه کشت کنند بهتر است. در حقیقت، به صورت کارشناسی و به صورت نمونه برداری، وضعیت هوا را می سنجیدند. مثلا بهترین را کشت ساقه قرار می دادند چنین چیزی را می شود گفت منتها برای همه چیزهایش توجیهاتی بکنند ولی یک مقدارش هم اینطوری نیست یک مقدارش حتماً جز تشریفات بوده است جزء آداب محترم شدن تنظیماتی که به مطلب بها بدهد انضباطاتی که مراقب نسبت به یک موضوع اجتماعی را تمام بکنند. حال این مراقبتها یک سنت شده و درشکلهای مختلفی هم می تواند باشد، اینها همانند همان گردشهای یک کاردریک کار دریک اداره است که باید تشریفات داشته باشد، دریک حد تعادل باید تشریفات باشد تا عملیات یک اداره تا عملیات یک اداره بتواند انجام بگیرد به تشریفات اجتماعی توسط اجتماعی می گوئیم "سنن".

مثلا ازدواج یک رابطه ی اجتماعی است، تشکیل یک هسته ی خانوادگی اگر این هسته خانوادگی، ارتباط بین زن و مرد را بدون هیچ تشریفاتی و بدون هیچ قاعده مندی فرض بکنیم، هرج و مرج پیدا می شود یعنی مثلا

نسبت به فرزندی که به دنیا می‌آید چه کسی خرج بدهد و چه کسی مسئولیت های آن را به عهده بگیرد، چه سهمی باید تقسیم بشود هرج و مرج پیدا می‌شود.

مشروعیت رابطه را معین کردیم، حال که رابطه‌ی مشروع معین شد که چگونه دو نفر ازدواج بکنند، این مشروعیت را در یک نظام تشریفاتی انجام می‌دهید (تشریفات اجتماعی) که به آن نظام سنن می‌گوییم.

س: آیا یعنی آن چیزی که اضافه بر شریعت خود مردم گذاشته‌اند فرق دارد؟ یا فرقی ندارد؟

ج: چه مردم این اصل مشروعیت ازدواج را در اقوامی که متدین به دین اسلام نیستند که جزء ادیان الهی نیستند مثلاً عقلاً آنها گذاشته‌اند. مثلاً عقلاً گذاشته‌اند، چه شریعت گذاشته باشند، اگر تشریفات خاصی را نداشته باشد تشریفات اجتماعی را نداشته باشد انضباط نسبت به آن رابطه ضعیف است. شریعت از راه مستحبات تشریفات خودش را بیان کرده است. مستحب است این کار را بکنند، مستحب است آن کار را بکنند و

دسته ای از استجابها را هم احیاناً اجتماعی قرار میدهد مثلاً ولیمه دادن برای ازدواج را مستحب قرار می‌دهد. یک دسته را رابطه‌ی واجب و رکن قرار می‌دهد مثل مهر مدت دائم بودن معلوم باشد، خصوصیات ذات عقد می‌شود یک مقدارش در کنارش هست و قابلیت ترک دارد.

حال جامعه، یک چیزهایی را برای مهم شدن رابطه و برای شریف شدن آن رابطه اضافه می‌کند این فقط برای این قسمت نیست بلکه برای کلمه‌ی روابط اجتماعی می‌تواند تشریفاتی داشته باشد که به آن تشریفات " روابط اجتماعی سنن " می‌گویند.

س: پس سنت را اعم از اینکه آنرا شرع وضع کند و یا مردم در نظر گرفتید.

ج: یادمان باشد که سنت را از رابطه جدا کردیم و سنت خود رابطه نیست. رابطه‌ی اجتماعی را اعمم گرفتیم از اینکه عقلا گذاشته باشند و یا شرع سنن را پایین تر از روابط اجتماعی می‌آوردیم گفتیم تشریفات روابط اجتماعی است بزرگ شمردن روابط اجتماعی است. اموری که خود رابطه نیست.

س: یعنی می‌گویید روابط اجتماعی خود امر ازدواج مثلا. .

ج: قانونهایی است که مشروعیت امر ازدواج را تمام می‌کند که در غیرش لقب نا مشروع، حق محاکمه پیدا میشود.

س: پس تشریفات می‌شود؟

ج: خیر

س: یعنی آنچه را که مشروعیت آن را درست می‌کنید، تشریفات آن، آن رابطه ای است که زن و مرد می‌خواهند داشته باشند؟

ج: خیر یک رابطه طبیعی است و یک رابطه اجتماعی است. رابطه‌ی اجتماعی با رابطه طبیعی فرق دارد، سه چیز در اینجا انجام می‌گیرد.

۱- آمیزش جنسی تناسلی که رابطه‌ی طبیعی است.

۲- چگونگی قرار داد است مثلا می‌گویید در قرار داد ازدواج، این چندتا به عنوان رکن مشروعیت ازدواج باطن است. این مشروعیت با تشریفات فرق می‌کند، این تشریفات است که این را لجیستیک می‌کند.

پس در ازدواج سه چیز قرار دادید. یک ربط طبیعی که یک نیاز طبیعی زن دارد و یک نیاز طبیعی مرد دارد

و یک ارضای طبیعی بین اینها امکان وقوع دارد. از طریق آمیزش که این ربطی مقنن بودن ندارد، ارضاء

می‌شود ولو مقنن نباشد، ارضاء می‌شود ولو مقنن باشد، ارضاء می‌شود، اگر تشریفات باشد و یا نباشد، کاری

به آنها ندارد، زیرا جزء قواعد طبیعی باید ملاحظه بکنیم.

اینکه قواعد طبیعی را می‌گوییم، سر جایش این قواعد حتماً تکوینی هستند. تکوینی آن هم حتماً مقتضا دارد و...؟؟؟ زمان؟؟؟ بحث شدن آنها نیست و اصلاً و موضوع بحث، نیست. بر حسب مقتضای آن باید روابط تشریحی درست بشود، باز این ارتباط موضوع بحث ما نیست.

یک ارتباط، ارتباط طبیعی و یک ارتباط اجتماعی است که می‌گوییم:

" مشروع است " حرف دوم. یک ارتباط سوم که این مشروع است را بزرگ می‌کند، برایش تشریفات قایل می‌شود. شرافت رابطه را برایش هويت قایل است. همانطوری که بی اعتبار بودن یک ربط غیر مشروع را درباره ربط غیر مشروع نمی‌توانیم تشریفات را ایجاد کنیم. تشریفات را درکنار یک ربط مشروع اجتماعی می‌توانیم برقرار بکنیم. یعنی آنچیزی که جامعه آنرا پذیرفته است. شما با تحلیل اجتماعی می‌توانید بیاورید، آنچه را که جامعه نپذیرفته با تحلیل اجتماعی نمی‌توانید بیاورید.

سنن کلا در کنار روابط اجتماعی قرار می‌گیرد.

پس آنچه که یک قوم را از کنار سایر اقوام جدا می‌کند و بعنوان یک قوم مستقل مطرح می‌کند، آیا می‌شود گفت سنت‌هایشان یکی است یا مثلاً زبان شان؟

(ج) سنت یک دسته است هنر هم یکدسته است س زبان همان هنر نیست؟ زبان را یکی از شاخه های هنر می‌گیریم در حقیقت هنر آنچه را که گرایش به آن داشتند در روابط اجتماعی، تشریفات خاصی را پیدا کرده است. پند یعنی نظام حساسیت و پند اجتماعی، این زیبایی شناسی حتماً باید تکامل پیدا کند. حساسیت داشتن به رنگها و شکلها، این چه فایده ای دارد؟ چه کار آمدی را دارد؟ باید شناخته شود. هنر رابطه است ارتباط چه چیزی؟ ارتباط روانی جامعه به وسیله هنر تجر پیدا می‌کند. یعنی رابطه نظام حساسیتهای افراد از طریق هنر به هم ارتباط پیدا کند وصل می‌شوند

س: چرا فقط حساسیتها؟ مثلاً شما در اول، آوایی دارید، حروف را درسته بندی کردید بعد لغات، واژه ها، کلمات جمله و بعد سیاق و . . . تا رسید به اینکه می گوید حالا توانستم مفاهیم را نظام بدهم. نظام که دادید الغاء کنید تحریک می کنید کی را یعنی نیاز او را یعنی حساسیت او را مورد موضوع ارتباط تان قرار می دهید، رنجش را از محرومیتها یا امید به برخورداریها (س) نیاز او که فقط نیاز روحی نیست.

(ج) نیاز جسمی، کلا به این یک کلمه بازگشت می کند: (تمایل) یا (تنافر) بعبارت دیگر (میل) چشایی را تحریک می کنید، چشائی نسبت به تلخی، منتهی الیه آن نفرت است، نسبت آ، به شیرینی، منتهی الیه آن تمایل است. این فقط در چشائی نیست، در کلیه امور، ارتباط روحی اساس کار شماست. بقیه آن ابزار آن است.

(س) اساس بودنش نفی آنها نیست؟

(ج) همینکه گفتید، اساس است، بقیه موارد ابزار هستند، آنوقت ببینید از هنر چگونه استفاده می کند، هنر می خواهد، خطرناک بودن یک چیزی را نشان بدهد، لذا از کلیه چیزهایی که برای شما نفرت انگیز بوده، ترکیب درست می کند، می خواهید امید به برخورداری بدهد. از کلیه چیزهایی که شما آن را می پسندید، میل داشتید و نسبت به آن تلاطم داشتید، ترکیب درست می کنید ((می گویند هزار لقمه را از دهان شیر گرفتن، هزار خار را با چشم در آوردن)) چیزهایی هستند که شدیداً از اینها ترکیب می سازند برای ایجاد میل یا نفرت یعنی انگیزه شما را برای یک حرکتی تحریک می کند.

مثلاً شما در یک مقاله اجتماعی، محرومیت محرمان، ستمگری ستمگران و علل اینها را برای مردم تشریح می کنید، عین این تصویری و تجسمی و الی . . . است حال اگر ما بگوییم که هنر کیفیت بروز اندیشه است یا بالاتر که بگوئیم: هنر کیفیت بروز اختیار اجتماعی است.

اگر این را جمع بندی بکنیم. هنر تحریک حساسیت اجتماعی را می‌کند امید یه برخورداری و نفرت از رنجها را در سطوح مختلفی می‌دهد.

مثلا کسی با ترک زبان ترکی حرف بزند یا زند، چه حساسیتی را می‌خواهید تأمین بکند؟

(ج) بعبارت دیگر، شما صحیح است بگویید چرا زبان ها مختلف است؟

می‌گویید این حساسیت روانی که گفتیم برای عموم انسانهاست. گونه های مختلف آن چه فرقی دارد؟

بلاغت گونه های از این ارتباط با حساسیتهای روانی، با بلاغت دیگر خیلی تفاوت دارد. اینکه نظام حساسیت در جریان توسعه یاب شدن یعنی وحدت کثرت جدید پیدا کردن، زبان بلیغ باشد، رسا باشد و بتواند بمتناسب با هر مرحله ای از تکامل ترکیب بسازد، ترکیب جدید رسا بدون تطهیر و ترتیل بخواند ۲ بار مثل بچه ای که؟؟ می‌کند، نباشد که از ابعاد مختلف یک چیزی همچنان بیاید وهم چنان نتواند تمام بکند و دو باره از اول بر گردد بلکه بتواند همه‌ی خصوصیات را که در تحریک بیاورد در کوتاه ترین زمان و بیشترین تاثیر.

بعبارت دیگر چیزی را که در تکنولوژی می‌گوییم؟؟ سرعت دقت تاثیر اگر بتواند در بخش جهانی می‌گویید " سرعت، تاثیر، دقت "

اگر سرعت دقت و تاثیر را شما بتوانید افزایش بدهید جهانی دو برآید در ایجاد ارتباط با نظام حساسیت می‌گوییم زبان کاملتر پس اینجا مسابقه‌ی نحوه‌ی القاء ها می‌شود.

س: صحبت من این بود که چرا زبان اختلاف پیدا می‌کند بلکه صحبت در این مورد است که ما می‌گوییم یک قوم دارای حساسیت های ویژه ای نسبت به یک قوم دیگر است حال آیا این اختلاف منشأ اختلاف زبان می‌شود. یعنی ممکن است در میان اقوام ترک، مسلمانان شیعه ای که بسیار ولایتی تر و شیعه ترند، باشند، در عین حال بهتر بپسندند که ترکی حرف بزنند، ترکی روضه بخوانند و ترکی گریه بکنند.

ج: ولی در جریان تکامل، همه‌ی زبانها، می‌توانند همتای هم حرکت کنند.

س: به آن کاری نداریم که معیار برتری زبانها می‌شود؟ بلکه می‌خواهیم بگوییم ابزار این علاقه بوسیله‌ی

زبان ترکی و یا زبان فارسی آیا نشان دهنده‌ی حساسیت بیشتر آنها نسبت به ماست یا ما نسبت به آنها؟

ج: اگر در جریان تکامل یکی را پیروز تر دانستید باید بگویید زبان این کاملتر است و رشد نظام

حساسیت‌هایش رشدش بیشتر است ممکن است که بگویید اینها در نظام حساسیت های خودشان در سقف

شماره‌ی مثلا کلاسه‌ی شماره ده قوی هستند و ما مثلا در کلاسه‌ی یازده ضعیف هستند ولی قدرت تحرک

یعنی تکنولوژی ارتباطی را باید موضوع بحث قرار بدهیم، صحبت دیگر اینکه، اختلاف پیدا شدن بین شان

چیست.

از باب مثال: ممکن است در زبان فارسی دری سابق، این سرعت الان وجود نداشته باشد- سرعت الان یعنی

نرخ شتاب در زمان - نرخ شتاب فارسی را می‌گویید بالاتر است و نرخ شتاب عربی را از همه می‌گویید

بالاتر است.

بحث زبان شناسی را کنار بگذاریم و این بحث را دنبال کنیم که احساس هویت یک حرف است. کارآمدی

آنچه به آن احساس هویت می‌شود چیز آخر است. حتماً احساس هویت در قوم مخصوصاً زمانی که

درون‌گرا هستند به زبان شان هم هست مبداء اختلاف شان می‌تواند جغرافیایی باشند. مثلا می‌توان گفت

نحوه‌ی ارتباطات در این منطقه جغرافیایی علت پیدایش این گونه زبان می‌شود و عواملی مختلفی در باره اش

می‌توان ذکر کرد ولی ما الان در تحلیل آن نیستیم.

احساس هویت می‌کنند این احساس هویت بد است. احساس هویت بلوغ آن به احساس کرامت است.

اگر به این احساس کرامت و بلوغ برسند منحصرأ بر اساس تقوا باشد حتما زبان آن جامعه حداقل در روابط

مذهبی شان زبان مذهب می‌شود کما اینکه به نظرم می‌رسد که در ایران اینطوری شده است.

ترکیه نماز را هم ترکی می‌خواند، اذان را هم ترکی می‌گوید. بجای اینکه مثلا مثلا الله اکبر بگوید، خدا بزرگ است می‌گوید.

ولی ایرانیان پذیرفته‌اند که نماز را عربی بخوانند، اذان و دعاها را وقران را عربی بخوانند چون زبان مذهب را پذیرفته‌اند و آنرا به نسبتی محور قرار داده‌اند.

لا اقل در یک دوره‌ی بسیار زیادی با کلیه‌ی تمثیل‌هایی که می‌خواستند تجلیل یا تحقیر بکنند، از مذهب گرفته می‌شده است یعنی در متن تمثیل‌ها واژه‌ها و کلمه‌های عربی ذکر می‌شده است.

س: این راجع به اعتقادات سنن و هنر که سه بند اول بودند تو ضیح محدودی فرمودید حال اگر صلاح میدانید به باز نگری نسبت ارتباط آن با گرایش صحبت بکنیم.

می‌گویید هنر چون تجلی گرایش است بنا براین زیر بخش گرایش می‌شود.

ج: تجسد اجتماعی گرایش است. (هنر)

س: در سنن تشریفات اجتماعی روابط اجتماعی شد. آنوقت آیا تشریفات اجتماعی بیشتر به رفتار اجتماعی نزدیک نیست؟

ج: ممکن است تشریفات اجتماعی را جای رفتار اجتماعی آورد. پیشنهاد بدی نیست به شرطی که تشریفات را به روابط بیاورید. نه اینکه تشریفات را مثلا به امور اجرائی بیاورید. آنجا را خواستیم تجارب خاص، صنفی‌ها را بیاوریم، کارآمدی‌ها قومی است درونگرا، که صنفهایی دارد. صاحبان ملکه ای دارد.

س: یعنی صاحبان حرف.

ج: صاحبان حرف آنهایی که در آنها بلوغ پیدا کرده است. پیش کسوت شده است. پذیرفته شده است. مثال سوهان که قبلا گفتیم در قم سوهان حاج حسین صفائی، عارفی و . . . مثلا یک زمانی پذیرفته شده بوده است. این معنایش این است که آنها را پیش کسوت دانستند پیش کسوت در همه‌ی حرفه‌ها اینطوری است.

س: (برای چه به اینها بها داده بشود).....

ج: اینها در این حرف صاحبان نفوذ هستند. محترم هستند، مثل علما در امور مذهبی هستند، عالم به حرفه هستند ابزارشان هم در جامعه اثر دارند یعنی محصولاتشان.

علم در علوم تجربی به وسیله‌ی ملکه‌ها انتقال پیدا می‌کند، قاعده مند نشده‌اند برنامه ریزی نشده‌اند، در مورد قومی که درونگرا هست صحبت می‌کنیم. بوسیله افراد انتقال پیدا می‌کنند. آنها را باید شناخت.

حال رفتار قومی در تغذیه، مسکن، پوشاک، احیاناً شهر سازی و امثال اینها. . . .

س: آیا در قسمت آخر می‌آید؟

ج: بله

س: در کدام بند از آن سه بند؟

ج: آن قسمت‌های عینی باید در بخش برنامه ریزی بیاید.

س: مثل چه؟

ج: تغذیه، پوشاک، مسکن، و شهر سازی است. در برنامه شما چه کار می‌کنید؟

س: همین جا ارتباط بدهیم به سنن یعنی آنچه بعنوان الگوی مسکن، تغذیه، پوشاک و مسکنی که مختص

این قوم است، آیا این همان سنن آنها می‌شوند؟

ج: سنن برای روابط اجتماعی و تشریفات روابط است.

س: مثلاً در فلان جا باید فلان لباس را بپوشید؟

ج: در برنامه ریزی، فلان لباس را چه کسی تولید می‌کند؟ چه کسانی تولید می‌کنند؟ چگونه تولید

می‌کنند؟

س: یعنی اینکه تغذیه شان چیست؟ کجا چه پوشاکی را می پوشند؟ چه مسکنی را می پسندند؟ ملاک نیست؟

آیا این جز سنن می آیند؟

ج: نه، اینجا بخش مصرف است آن بخشی را که کجا می پوشند به سنن برمی گردد ولی اینجا بخش تولید و

توزیع مصرف است یعنی کجا تولید میشود با چه تکنولوژی تولید می شود با جای پژوهشگران صاحبان

ملکه هستند.

جای توزیع گری که آموزش هم هست. آموزش آن چیزی که صاحب ملکه دارد- کارگاه تولیدی است.

س: که همان ابزار تولید است؟

ج: ابزار خاص تولید، سکان تولید خاص است، با افراد خاصی کار می کنند این غیر از صاحب ملکه است،

صاحب در آنجا حضور دارد، در حقیقت مدیریت علمی دارد. بعد حاصل آن چیزهایی می شوند، محصولات

حاصل آن کارگاه در بخش فرهنگ می آید.